

پارس (پرسیکا Persika)

نویسنده: کتزیاس

مترجم: محمدرضا قراهانی

عضو هیأت علمی تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

خلاصه مقاله‌ای که مشاهده می‌کنید، از ۶۴ قطعه یا طومار تشکیل شده است. قطعه یک انتقادی است که فوتیوس کشیش، به کتزیاس نمونه است. در قطعه دوم تا نهم شرح حال به قدرت رسیدن کوروش و جنگ‌های این پادشاه با سکاها و همچنین چگونگی سقوط شهر سارد، پایتخت لیدیه و دستگیری کوروش، پادشاه این امپراتوری آمده است. آنگاه به مراسم به خاک سپاری پادشاه ماد و جنگ کوروش با قوم «درییک» در شمال شرقی ایران و نحوه زخمی شدن کوروش و سرانجام وصیت و تعیین جانشین سلطنت او اشاره شده است. قطعه نهم تا چهاردهم شرح حکمت کمبوجیه و قتل برادر خود و فتح مصر و علت مرگ این پادشاه را در بر دارد. قطعه ۱۴ و ۱۵ به توطئه هفت اصل زاده پارسی بر علیه مغ غاصب تاج و تخت اختصاص یافته است.

قطعه شانزدهم تا بیستم چگونگی لشکرکشی داریوش به اروپا را در بر می‌گیرد. قطعه بیستم تا سی ام شرح حکومت خشایار شاه و لشکرکشی وی به یونان و توطئه و قتل این پادشاه است. در قطعه سی ام به پادشاهی اردشیر پرداخته و قطعات ۳۱ و ۳۲ علت شورش سرزمینهای بلخ و مصر را شرح داده و بالاخره از

قطعه ۳۶ تا پایان کتاب، نویسنده به پادشاهان هخامنشی، که یکی پس از دیگری بر اثر توطئه کشته می‌شوند اشاره نموده است. همچنین به دسیسه‌های درباری و نقش ملکه و سایر زنان در این ماجراها پرداخته و به یک جویان دیپلماسی بین ایرانیان و یونانیان نیز اشاره شده است.

مقدمه

کتزیاس پزشک یونانی دربار اردشیر، پادشاه هخامنشی، بود که بعد از اقامت هشت‌ساله خود در ایران (از سال ۴۰۵ ق. م الی ۳۹۷ ق. م) به وطن خود بازگشت و مشاهدات و یادداشت‌های خود را به رشته تحریر درآورد. حاصل آن کتابی شد به نام "پرسیکا و ایندیکا" (پارسیان و هندویان) کتاب پرسیکای وی مشتمل بر ۲۳ کتاب بوده که امروزه از اصل آن اثری در دست نیست؛ اما خلاصه شده آن توسط فوتیوس، کشیش قرن نهم میلادی، برای ما به‌جا مانده است. ر. هنری محقق و ادیب فرانسوی، این اثر را از زبان یونانی کلاسیک به فرانسوی ترجمه کرده و با تحریر مقدمه انتقادی و فاضلانه، یادداشتهای ارزشمندی نیز ضمیمه آن نموده است. از آنجا که تنها شناخت ما ایرانیان از کتزیاس و کتاب "پارسیان" وی شرح و نقدی است که دیاکونوف در کتاب "ماد" آورده و خانم دکتر میراحمدی نیز در کتاب خود، با عنوان "مآخذ و منابع تاریخ باستان ایران" به آن استناد نموده‌اند، لازم دیدم که یک چنین اثری ترجمه و در اختیار علاتمندان به فرهنگ و تمدن هخامنشی قرارگیرد. این متن را سالها پیش به هنگام تدریس تاریخ تمدن هخامنشی ترجمه نمودم؛ ولی فرصت بازخوانی و ویرایش مجدد آن را نیافتم. در اینجا لازم می‌دانم صمیمانه از آقای مهندس علیرضا سبحانی که ترجمه و متن اصلی را با صبر و حوصله محققانه بازخوانی و ویرایش نموده و تذکرات لازم را داده‌اند، تشکر کنم.

پرسیکا (ایرانیان)

۱- پرسیکا اثر کتزیاس کنبدی (سنیدی) در بیست و سه کتاب تدوین شده است. شنن کتاب اول، همه تاریخ آشور را با تمام وقایع داخلی در رابطه با پارس شرح می دهد. از هفتمین کتاب به بعد، به بیان تاریخ پارس می پردازد. هفتمین، هشتمین، دهمین، یازدهمین، دوازدهمین و سیزدهمین کتاب، شرح جزئیات کارها و اعمال کوروش و کمبوجیه و داریوش و خشایار می باشد. او تقریباً به طور کلی با هرودوت در تضاد است. ^(۱) به علاوه اغلب هرودوت را متهم به دروغگویی کرده و قصه گو معرفی می کند. به هر حال وی متأخرتر از این مورخ است. کتزیاس مدعی است که اغلب وقایعی را که شرح می دهد، یا با چشمهای خویش دیده است، یا هنگامی که شاهد مستقیم نبوده، آن را از خود پارسها شنیده است. بر اساس این منابع است که وی تاریخش را ساخته است. ^(۲) وانگهی او در نوشتن، تنها در تضاد با هرودوت نیست. بلکه بعضی اوقات با گزنفون پسر گریلوس* نیز موافق نمی باشد. اوج شهرتش مقارن با زمان کوروش، ^(۳) پسر داریوش و پرسیاتیس،** برادر اردشیر است که در نیل به تاج و تخت پارس ناکام ماند. ^(۴)

۲- وی داستان خود را با گزارشی در مورد آستیاز*** آغاز می کند، که کورش کمترین وابستگی خانوادگی با وی نداشته است. ^(۵) (کتزیاس همچنین این شاهزاده را آستوئیگاس*** می نامد). آستوئیگاس با فرار از مقابل کوروش، به داخل قصر شاهی در اکباتان، پناهگاهی یافت و آنجا توسط دخترش آمیتیس**** و دامادش سپیتاماس***** پنهان گردید. کوروش سر رسید، دستور داد که او یباراس***** ^(۶) با سؤال کردن از سپیتاماس و آمیتیس و حتی

* Grullos

** Parysatis

*** Astyage

**** Astuigas

***** Amytis

***** Spitamas

***** Oibaras

بچه‌هایشان، به نام‌های سپیتاماس و مگابرنس* اطلاعاتی در مورد آستوئیگاس به دست آورد. آستوئیگاس به خاطر اینکه بچه‌ها را مورد بازجویی قرار ندهند: خود را تسلیم نمود. او بیارس با دستبند محکمی وی را بست. کوروش شخصاً بعد از مدت کوتاهی او را آزاد و چون پدر مورد تکریم قرار داد. آمیتیس دختر آستوئیگاس، در ابتدا همانند یک مادر مورد احترام قرار گرفت و کمی بعد به عقد و ازدواج کوروش درآمد.^(۷) سپیتاماس شوهر آمیتیس را به مرگ محکوم کردند؛ زیرا هنگامی که از وی در مورد آستوئیگاس پرسش نموده بودند، به دروغ گفته بود که چیزی در این مورد نمی‌داند. این چنین است شرح کتزیاس در مورد کوروش^(۸) که با هرودون تطبیق ندارد.^(۹) کتزیاس همچنین جنگی را که کوروش و آمیتیس با بلخی‌ها انجام دادند: شرح می‌دهد. بعد از اینکه یک برخورد مشکوک پیش آمد، بلخی‌ها مطلع شدند که آستوئیگاس، پدر کوروش و آمیتیس است و مادر آمیتیس همسری می‌باشد. آنها داوطلبانه مطیع آمیتیس و کوروش شدند.

۳- وی همچنین جنگ سکاها را نقل کرده است. کوروش، پادشاهان، آمورگس** را که شوهر سپاره‌ترا*** بود، زندانی کرد. این ملکه حتی بعد از اسارت همسرش ارتشی برای نبرد با کوروش فراهم کرد و با دسته‌ای مرکب از سیصد هزار مرد و دویست هزار زن علیه کوروش جنگید و او را شکست داد. در میان تعداد اشخاصی که اسیر شدند پارمیس**** برادر آمیتیس و سه فرزند این شاهزاده بودند و به خاطر اینها بود که کمی بعد آمورگس آزاد شد و اینها نیز آزاد شدند.^(۱۰)

* Megabernes

** Amorge

*** Sparethra

**** Parmises

۴- او همچنین لشکرکشی کوروش و متحد وی آمورگس^(۱۱) علیه کروزوس*؛ سارد و خدعه جنگی او بیارس را چنین نقل کرده است: مترسکهای چوبی^(۱۲) به شکل سربازان پارسی که در بالای بارو ظاهر شده بودند، ترس و وحشتی در میان ساکنین انداختند و امکان تسخیر شهر را برای آنان فراهم آوردند. وی نقل می‌کند که چگونه قبل از آن، پسر کروزوس به علت یک امر خارق‌العاده که کروزوس را فریفت، به عنوان گروگان تحویل گردید و چون کروزوس می‌خواست خدعه نماید، پسرش در جلوی چشمانش کشته شد و در نتیجه مادرش که شاهد چنین مصیبتی بود، خود را از بالای بارو پرت کرد و کشته شد.^(۱۳) وی شرح می‌دهد که چگونه پس از تسخیر سارد، کروزوس به معبد آپولون، در داخل شهر پناه برد؛ در داخل معبد سه بار توسط کوروش به زنجیر کشیده شد و هر سه دفعه به طور معجزه‌آسایی - علی‌رغم اینکه او را به معبد محکم بسته بودند و او بیارس محافظی برای او گذاشته بود- رها شد.

او در این زمینه گزارش می‌دهد که نوک غل و زنجیری که با آن کروزوس را بسنه بودند تراشیده شده بود؛ بدین قصد که با رها کردن کروزوس به کوروش خیانت کنند؛ اما دوباره کروزوس را در درون قصر دستگیر و به‌طور خیلی محکم به زنجیر کردند. کروزوس در بحبوحه هیجان، رعد و برقی بر او فرود آمد و باز خلاصی یافت. آنگاه کوروش برخلاف میل خود او را آزاد گردانید. پس از آن به‌منظور عهد بستن با کروزوس، شهر بزرگ بارن** را به او داد؛ شهری که نزدیک اکباتان بود و پادگانی با پنج هزار سواره و ده هزار پیاده نظام داشت؛ علاوه بر آن تعدادی نیزه‌انداز و کماندار از آن محافظت می‌کردند.^(۱۴)

۵- وی همچنین گزارش داده است که کوروش خوجه خود، پتزاکاس*** را که مورد

* Cresus

** Earene

*** Petesacas

اعتمادش بود به پارس فرستاد تا آستوئیگاس را از نزد بارکانیان^{*(۱۵)} همراه خود آورد. شخص کوروش و آمیتیس، دختر آستوئیگاس، علاقمند به دیدار دوباره پدرشان بودند. او بیارس به پتزاکاس خواجه پیشنهاد کرد که آستوئیگاس را در بیابان رها کند تا از گرسنگی و تشنگی هلاک گردد. او نیز به همان ترتیب عمل کرد. خواجه‌ها خیانت پتزاکاس را برملا کردند. آمیتیس که کوروش وی را در گرفتن انتقام آزاد گذاشته بود، چشم‌های خواجه را در آورد و پوستش را کند و سپس وی را مصلوب کرد. او بیارس از ترس تحمل چنین عقوبتی با وجود اینکه کوروش قول داده بود اجازه رفتار مشابهی را صادر نکند؛ به مدت ده روز لب به غذا نزد تا سرانجام از گرسنگی درگذشت.^(۱۶) آستوئیگاس باشکوه به خاک سپرده شد. در صحرا، جسدش دست‌نخورده باقی ماند؛ زیرا بنا به ادعای مورخ تا هنگام بازگشت پتزاکاس و برداشت جسد شیرها از جسد محافظت کرده بودند.

۶- کوروش بر علیه دربیکهها^{**} که پادشاه آنها آمورائیوس^{***} بود، وارد عملیات جنگی شد. دربیکهها^(۱۷) نیلها را از کمین‌گاه رم داده و سواره‌نظام کوروش را فراری دادند. کوروش از اسب بزیر افتاد و یک جنگجوی هندی (زیرا هندی‌ها در کنار دربیکهها می‌جنگیدند و دربیکهها فیلیهایشان را از آنها گرفته بودند) با زوبین خود زیر کفل وی را زخمی کرد. کوروش بایستی از این زخم می‌مرد؛ اما در این لحظه آشنایانش با عقب‌نشینی، او را زنده به اردوگاه آوردند.^(۱۸) در این نبرد تعداد زیادی از پارسها و به همان تعداد از دربیکهها، که ده هزار نفر بودند هلاک شدند.

۷- آمورگس از سرنوشت کوروش با اطلاع شد و با شتاب با بیست هزار سوار سکائی سر رسید. نبرد میان پارس و دربیکهها در گرفت و ارتش پارس و سکاها مبارزه‌ای بزرگ داشتند.^(۱۹) در میان خیل کشته‌شدگان آمورائیوس پادشاه دربیکهها به همراه دو پسرش وجود داشتند. در این جنگ

سی هزار از دربیگ و نه هزار پارسی هلاک شدند و کشور تسلیم کوروش گردید.

۸- کوروش به هنگام مرگ، تاج را به پسر بزرگش کمبوجیه اعطا کرد. پسر کوچکش تانیوگزارکس^۳ را به فرمانروایی کشور بلخی ها، خوارم-نی ها،^{***۲۰} پارت ها و کارمانی ها^{****} گماشت.^(۲۱) کوروش مقرر کرده بود که این ایالات بدون پرداخت مالیات در اختیارش باشند. در مورد سایر پسرهای اسپتاماس، کوروش، اسپیتاکس^{****} را والی دریگها و مگابرنس را والی بارکانی ها نمود^(۲۲) و آنها را مجاب کرد که در تمام امور از مادرشان اطاعت کنند. کوروش می خواست آنها را مقابل آموزگس قرار دهد و با فشردن دستها یک پیمان دوستی محکم بین آنها ایجاد نماید. وی سعادت دو جانبه را برای کسانی که وفادار به خویشاوندان باشند آرزو نمود.^(۲۳) او پس از این وصیت یعنی سه روز بعد از زخمی شدن درگذشت. وی سی سال حکومت کرد.^(۲۴) این بود اطلاعات یازدهمین کتاب کتزیاس کنیدی.

۹- دوازدهمین کتاب با حکومت کمبوجیه شروع می شود.^(۲۵) کمبوجیه به محض جلوس بر تخت سلطنت، جسد پدرش را با مرانیت بگاپاتس^{****} خواجه، برای تدفین به پارس فرستاد و همه چیز تا آخرین وصیت پدر را بجای آورد. شخصیتهایی که بیشترین نفوذ را در نزد وی داشتند آرتاسیراس هیرکانی^{****} و از میان خواجه ها، ایزاباتس^{*****} بودند. آسپاداتس^{*****} و بگاپاتس^{*****} بعد از مرگ پتراکاس مورد پسند پدر کمبوجیه بودند.^(۲۶)

Tanyoxarkes

Choramiens

*** Carmaniens

*** Spitakes

**** Bagapates

**** Artasyras-Hyrcanien

***** Izabates

***** Aspadates

***** Bagapates

این بگاپاتس، عملیات جنگی علیه مصر را که پادشاهش آمیرتائوس^{۳۰} بود، هدایت کرد و به همت خواجه کومبافی^{۳۱} وزیر پرقدت فرعون، آمیرتائوس را شکست داد. این وزیر برای رسیدن به فرمانروایی، به تمام منافع مصر خیانت کرد و تمامی پلها و معابر را تسلیم نمود. وی به این فرمانروایی رسید؛ زیرا کمبوجیه کمی پس از مشورت با ایزاباتس، پسرعموی کومبافیس، با صدای بنند این پست را به وی سپرد. با به اسارت درآمدن آمیرتائوس، کمبوجیه مجازاتی برای وی در نظر نگرفت و او را به همراه نیش هزار مصری که توسط وی انتخاب شده بودند به شوش تبعید کرد. کمبوجیه مصر را ضمیمه امپراتوری نمود و در این نبرد پنجاه هزار مصری و هفت هزار ایرانی کشته شدند.^(۳۸)

۱۰- مؤبدی به نام سفندادوتس^{۳۲}*(۳۹) مرتکب خطائی شد و شلاق خورد؛ به نزد کمبوجیه رفت و به دروغ تانیوگزارکس، برادر شاه را متهم کرد که علیه او دسیسه‌چینی می‌کند و برای اثبات بی وفایی تانیوگزارکس گفت که او را احضار کنند؛ زیرا مطمئن بود که اگر وی را احضار کنند، او نخواهد آمد. بنابراین کمبوجیه به برادرش دستور داد نزد او بیاید؛ ولی برادر بنا بر ملاحظات دیگری تصمیم گرفت از آمدن امتناع نماید. موبد (سفندادوتس) در دسیسه‌هایش اطمینان بیشتری یافت؛ اما آمیتیس مادر، بر نقشه‌های موبد مشکوک بود و سعی کرد پسرش، کمبوجیه را از اطمینان کردن به او بازدارد. کمبوجیه با وجود اینکه تظاهر می‌کرد به حرفهای او گوش نمی‌دهد، به وی اعتماد کامل داشت. برای سومین بار کمبوجیه، برادر را احضار کرد و وی خود را معرفی کرد. برادرش او را در آغوش گرفت، بدون اینکه از طرح کشتن او صرف نظر کند، و سعی کرد نقشه‌اش را بی‌خبر از آمیتیس اجرا کند. موبد با همدستی پادشاه نقشه‌ای را بدین شرح اجرا کرد: موبد شباهت زیادی به تانیوگزارکس داشت؛ بنابراین وی پیشنهاد کرد که دستور بریدن

* Amyrtaos

*** Combaphtis

*** Sphendadates

سرش را به خاطر تهمت به برادر شاه منتشر کنند. تانیوگزارکس را در خلوت کشته و موبد لباسهای او را بر تن کرد، و لباس سبک و جلفش را نیز بر تن تانیوگزارکس نمود. بدین ترتیب نقشه خود را اجرا کردند و خون گاو نر را به تانیوگزارکس خوراندند که از آن بمرد. (۳۰) موبد لباسهایش را به تن کرد و به شکل وی درآمد. او مدت زمان طولانی همه را، به جز آرتازیراس، * باگاپاتس * و ایزاباتس * * * فریب داد. اینها تنها کسانی بودند که کمبوجیه موضوع را به نزد آنها اعتراف کرده بود. (۳۱)

۱۱- لابوکزوس * * * رئیس خواجه‌های تانیوگزارکس، همراه دیگران به دست‌ر کمبوجیه احضار شدند و موبد را که لباسهای متونی را به تن داشت، به آنها نشان داد و به آنها گفت: «آیا فکر می‌کنید این مرد تانیوگزارکس باشد؟» لابوکزوس متعجب شد و گفت ما فکر می‌کنیم چه کس دیگری می‌تواند باشد؟ موبد با شباهت بی‌اندازه‌اش آنها را فریب داده بود.

همچنین وی به بلخ اعزام شد و به نحوی رفتار کرد که گویی خود تانیوگزارکس است. بعد از گذشت پنج سال، آمیتیس به لطف خواجه تیبثوس، * * * * * (۳۲) کسی که از موبد ضربه خورد بود، به کشف حقیقت نائل آمد. آمیتیس، سفندادوتس را از کمبوجیه درخواست نمود. کمبوجیه از تسلیم نمودن وی امتناع ورزید. آمیتیس وی را نفرین کرد؛ پس از آن زهری نوشید و مرد.

۱۲- کمبوجیه قربانی نمود؛ اما از گلوی بریده شده قربانیان خونی جاری نشد. وی نگران گردید. در همین زمان رکسانه * * * * * برای وی فرزندی بدون سر بدنیا آورد. کمبوجیه بیشتر نگران شد. مؤبدان مفهوم این شگفتی‌ها را بر ملا کردند که: وی برای تاج و تختش جانشینی نخواهد گذاشت. مادرش در خواب بر وی ظاهر شد و او را به خاطر قتل که خود را بدان آلوده

* Artasyras

* * Bagapates

* * * Izabates

* * * * Labuxos

* * * * * Tibethus

* * * * * Roxane امروزه روشنگر

کرده، تهدید کرد. وی باز هم بیشتر دلوایس شد. (۳۳) به بابل رسید؛ برای گذراندن وقت قطعه چوبی را با یک دشنه می تراشید که آن خود را نا ماهیچه شکافت و یازده روز بعد، پس از هیجده سال حکومت درگذشت. (۳۴)

۱۳- بگاپاتس و آرتاسیراس، قبل از مرگ کمبوجیه تصمیم داشتند موبد را به سلطنت برسانند؛ او شخصی بود که بعد از مرگ کمبوجیه به سلطنت رسید. ایزاباتس جسد کمبوجیه را برگرفت و به پارس آورد. موبد تحت نام تانیوگز رکس شاه شد. ایزاباتس از پارس بازگشت. بعد از اینکه امور را برای سپاهیان افشا نمود و موبد را به عوام الناس معرفی کرد، به معبدی پناهنده شد. او را بیرون آوردند و سرش را قطع کردند. (۳۵)

۱۴- بعد از این عمل، هفت اصیل زاده پارس علیه موبد توطئه کردند. (۳۶) آنها عبارت بودند از: اونوفاس، * ایدرنس، * نوروئداباتس، * مردونیوس، * باریس، * آآفرن ***** و داریوش پسر هیستاسب ***** (۳۷)

آنها علامتهایی را رد و بدل کردند و آرتاسیراس نیز در توطئه شریک شد. اندک زمانی بعد بگاپاتس، که عهده دار تمام امور قصر بود، به آنها پیوست. هفت توطئه گر با تبانی بگاپاتس به قصر راه یافتند. موبد را در حال خواب نزدیک یک نگهبان بابی یافتند. موبد به محض اینکه آنها را دید، به طور ناگهانی از جا برخاست و چون هیچ اسلحه ای نیافت (چون بگاپاتس تمام اسلحه ها را پنهانی برده بود) یک صندلی طلایی را خرد کرد و پایه آن را همچون اسلحه ای به دست گرفت. سرانجام او با ضربه نیزه هفت نفر از پای درآمد و مرد. موبد مدت هفت ماه حکومت کرد. (۳۸)

* Onophas

** Idernes

*** Norondabates

**** Mardonios

***** Barisses

***** Atapherne

***** Hystape

۱۵- از هفت توطئه گر، بنا بر پیمانی که داشتند، داریوش به پادشاهی رسید. داریوش می توانست به روشی حيله گرانه، اسبش را وادار به اولین شيهه به هنگام طلوع خورشيد در آسمان نمايد. (۳۹) پارسیان سالیانه موبدکشی را در سالگرد بقتل رسیدن اسفنداراتس جشن می گیرند. (۴۰)

داریوش دستور داد بنای یادبودی روی دو قله کوه بنا کنند. پس از ساخت، خواست آنرا ببیند که کلدانیها و خانواده هایشان از بازدید شاه ممانعت به عمل آوردند؛ اما نزدیکان داریوش خواستند بالا بروند. روحانیونی که آنها را به سمت بالا می کشیدند، وقتی آنها را دیدند ترسیدند. ترس سبب شد که طناب را رها کنند. نزدیکان شاه سقوط کردند و کشته شدند. داریوش از این اتفاق سخت غمگین شد؛ در نتیجه به دستور وی کشانندگان طناب را که چهل نفر بودند، سر بریدند. (۴۱)

۱۶- مورخ شرح می دهد که داریوش برای نفوذ کردن در کشور سکاها به آریامنس،* والی کاپادوکیه دستور داد از مردان و زنان سکایی اسیر بیاورند. (۴۲) این والی با سی قایق، که هر کدام پنجاه پاروزن داشت عبور کرد و از سکاها اسیر گرفت و حتی برادر شاه سکاها را که مارساگتس** نام داشت و به سبب پاره ای بدبینی ها توسط برادر به زنجیر بسته شده بود، به اسارت در آورد.

۱۷- سیتاریس،*** پادشاه سکاها به خشم آمد و نامه توهین آمیزی برای داریوش فرستاد، که او هم به همان روش جواب داد. (۴۳) داریوش ارتشی مرکب از ۸۱۰ هزار مرد جنگی گرد آورد. (۴۴) پلی بر روی بسفور و ایستر**** انداخت و وارد سرزمین سیتها (سکاها) شد. او مدت ۵ روز پیشروی کرد. (۴۵) دو پادشاه به مبارزه پرداختند و در این میان، سکاها نیرومندتر بودند. (۴۶) داریوش فرار اختیار کرد. از پل عبور نمود و هنگام عقب نشینی پل را، قبل از اینکه تمام افراد و

* Ariaramnes

** Marsagetes

*** Scytharbes

**** Ister

ارتش عبورکنند، خراب کرد. سیتارِس آنهایی را که در اروپا رها شده بودند، و تعدادشان ۸۰ هزار نفر بود، قتل عام نمود. ^(۴۷) داریوش پس از عبور از پل، خانه‌ها و معابد مردم کالسدون را به آتش کشید؛ زیرا آنها سعی کردند پلهای حوالی خود را شکسته ^(۴۸) و محرابی را که داریوش هنگام عبورش به افتخار «زئوس» عبور دهنده بر پا کرده بود، خراب کنند. ^(۴۹)

۱۸- داتیس ^(۵۰) در رأس ناوگان پارس از پونت ^(۵۱) سرزسید و سپس جزایر هلاَد ^(۵۲) را غارت کرد. اما در ماراتن، میلتیاد ^(۵۳) در برابر وی ترار گرفت و بربرها را شکست داد؛ داتیس کشته شد و حتی جسدش را، با وجود آنکه پارسها خواستار شده بودند، تحویل ندادند. ^(۵۴)

۱۹- داریوش وارد پارس شد و پس از انجام قربانی، بعد از سی روز بیماری درگذشت؛ وی ۷۲ سال زیست و ۳۱ سال حکومت کرد. ^(۵۵) آرتاسیراس ^(۵۶) نیز درگذشت و بگاباتس پس از مدت ۷ سال، در حالی که هر شب بر سر قبر داریوش حاضر می‌شد، درگذشت.

۲۰- پس از وی تاج و تخت به پسرش خشایارشا رسید ^(۵۷) و آرتاپان ^(۵۸) پسر آرتاسیراس در نزد وی جایگاهی را که پدرش در نزد پدر خشایارشا کسب کرده بود، بدست آورد. مردوینوس قدیمی در همان ردیف قرار گرفت. در میان خواجگان، ناتاکاس ^(۵۹) بیشترین نفوذ را در وی داشت. ^(۶۰) خشایارشا دختر اونوقاس، آمستریس را به عقد خود درآورد. دختر پسری به نام داریائوس (داریوش) برای وی آورد و دو سال بعد دومین پسر به نام

* Zeus

*** Pont

***** Miltiade

***** Artapan

* Datis

***** Hellade

***** Artasyras

***** Natakas

هیسپاسپ؛ سپس دو دختر، که یکی همانم جدّه‌اش آمیتیس نامیده‌اند و دیگری رودگون* نام گرفت.

۲۱- خشایار علیه یونان عملیات جنگی را شروع کرد؛ زیرا مردم کلسدونی سعی کرده بودند پل را خراب کنند؛ بدانگونه که تقریباً گفته شد محرابی را که داریوش برپا کرده بود، خراب کردند و دیگر اینکه آتنی‌ها بعد از کشتن داتیس، جسدش را تحویل نداده بودند.^(۵۵) خشایار شاه قبل از آنکه بر سرزمین بابل مستولی شود، آرزوی دیدن قبر بلیتاناس** را نمود. مردونیوس آنرا به وی نشان داد؛ اما خشایار شاه موفق به پرکردن روغن ضریح بدانگونه که سنگ نوشته مقرر داشته بود، نشد.

۲۲- وی بسوی اکیاتان حرکت کرد. به او اطلاع دادند که بابلی‌ها پیمان شکنی کرده‌اند و فرمانده‌شان زوپیر را به قتل رسانده‌اند. این وقایعی بود که کتزیاس شرح داده و با نوشته‌های هرودوت مطابقت ندارد.

هرودوت می‌گوید که زوپیر در اثر سانحه‌ای از قاطر فرو افتاد و کشته شد. کتزیاس آنرا به مگابیز، داماد خشایار و شوهر شاهزاده آمیتیس نسبت می‌دهد. بدین گونه بابل به همت مگابیز تسخیر شد.^(۵۸)

خشایار به او یک سنگ آسیاب طلایی که نش تالانت وزن داشت اهدا کرد. این هدیه قابل توجه‌ترین هدیه‌ای است که یک شاه پارسی اهداء کرده است.^(۵۹)

۲۳- خشایار ارتش پارس را که عبارت از هشتصد هزار جنگجوی بدون ارابه بود، تدارک دید. وی هزار کشتی با سه ردیف پاروزن^(۶۰) به منظور هجوم به یونان گرد آورد. آبیدوس را گرفت و پلی بر آن بست. دمارات لاسدومونی که قبلاً در دربار پارس بود^(۶۱)، پارسها را در هنگام عبور همراهی می‌کرد و سعی می‌کرد آنها را از حمله به اسپارت منصرف کند.^(۶۲)

خشایار شاه در ترموبیل*** فرمان حمله را توسط آرتاپان و ده هزار جنگجو علیه

* Rodogune

** Belitanas

*** Thermopyles

لئونیداس،* ژنرال لاسدمونی صادر کرد. پارسها شکست خوردند؛ در حالی که لاسدمونیها دو یا سه کشته بیشتر ندادند. سپس خشایار دستور حمله را به بیست هزار جنگجو صادر کرد. آنها نیز شکست خوردند. سپس خشایار شاه آنان را به ضرب شلاق به جنگ تن به تن واداشت. علی‌رغم شلاق، آنها باز هم مغلوب شدند. فردای آن روز پنجاه هزار مرد را از دست داد و با عدم موفقیت، حمله را معلق گذاشت.

۲۴- توراکس تسالی** و فرماندهان تراکیائی، کالیادس و تیمافرنه، جزء فرماندهان ارتش بودند. خشایار شاه آنها را همچون دمارات و هگئاس*** اهل افس**** احضار نمود. وی شنید که می‌گویند بر لاسدمونی مغلوب نمی‌شوند، مگر در اثر محاصره. در تراکیائی با عبور از یک راه مشکل، هدایت آنها را بر عهده گرفتند. یک جناح پارس که مشتمل بر چهل سرباز بودند راه را پیدا کردند و به پشت لاسدمونی‌ها رسیدند. آنها را محاصره کردند؛ ولی تا آخرین نفر بیهوده نبرد کردند. (۶۳)

۲۵- خشایار یک ارتش دیگر علیه پلاتن‌ها، با صد و بیست هزار سرباز به فرماندهی مردونیوس اعزام کرد. (۶۵) این تبین‌ها*** بودند که خشایار شاه را علیه پلاتن‌ها تهییج کردند. (۶۶) پوزیناس**** لاسدمونی (۶۷) با سیصد اسپارتی و هزار پرتیک***** و شش هزار سرباز که از نواحی دیگر آمده بودند (۶۸) به سمت مردونیوس حرکت کردند. ارتش پارس در مبارزه سختی مغلوب شد و خود مردونیوس زخمی شد و فرار کرد. (۶۹) این مردونیوس از طرف خشایار شاه فرستاده شد تا معبد آپولون را غارت کند و نویسنده می‌گوید مردونیوس در

* Leonidas

** Thorax le Thessalien

*** Heyias

**** Ephese

***** Thebains

***** Pausanias

***** Perieques = بردگان پیاده نظام

اثر رگبار نگرگ عظیمی در آنجا مرد و خشایار از این جریان بسیار متأثر گشت. (۷۰)

۲۶- وی (خشایار شاه) سپس به خود آتنی‌ها حمله برد؛ آتنی‌ها سوار بر یکصد و ده قایق شده و به طرف سالامین فرار کردند. (۷۱) خشایار شاه شهرها شده را تسخیر کرده و تمام آن را، به جز آکروپول، به آتش کشید؛ زیرا در آنجا هنوز چند جنگجو مقاومت می‌کردند. (۷۲) سرانجام آنها نیز شبانه فرار کردند و پارسها آکروپول را نیز آتش زدند. خشایار شاه از آنجا به طرف تنگه آتیک، که آنرا هراکلیون* می‌نامند، به راه افتاد.

او می‌خواست با زدن موج شکن در جهت سالامین، جزیره را پیاده فتح کند؛ اما به پیشنهاد تمیستوکل،** آتنی‌ها و آرستید،*** ناوگان کرتی‌ها احضار شدند. (۷۴) در پی آن نبرد دریایی میان پارسها و یونانیها درگرفت. پارسها بیش از هزار قایق داشتند که توسط اونوفاس هدایت می‌شدند و یونانیان هفتصد قایق داشتند. (۷۵) پیروزی از آن یونانیان شد و پانصد قایق پارسی را نابود کردند. (۷۶) و خشایار شاه راه فرار را در پیش گرفت و این پیروزی نتیجه پیشنهادات داهیانه آرستید و تمیستوکل بود. در مجموع با نبردهای دیگر، پارسها یکصد و بیست هزار سرباز را از دست دادند.

۲۷- خشایار شاه به آسیا برگشت و با حرکت به سوی سارد، مگابیز را برای غارت معبد دلف فرستاد (۷۷) و مگابیز امتناع کرد. خواجه ماتاکاس**** را فرستاد تا به آپولون توهین کند و همه چیز را غارت نماید؛ این عمل انجام پذیرفت و وی به خشایار پیوست. (۷۸)

۲۸- خشایار شاه از بابل به پارس رسید. آمیتیس، دختر خشایار شاه که زن مگابیز بود، از طرف مگابیز متهم به زناکاری شد. آمیتیس توسط پدر مؤاخذه شد و او قول داد عاقل و خردمند باشد. (۷۹)

* Heracleion

** Themistocle

*** Aristide

**** Matakas

۲۹- آرتابان مقتدر به همراه خواجه اسپامیترس* که وی نیز در نزد خشایار شاه بسیار بانفوذ بود، برای کشتن خشایار شاه توطئه کردند و اندکی بعد شاه را به قتل رساندند و به اردشیر، پسر شاه، قبولانند که داریوش دومین پسر او، شاه را کشته است. داریوش به وسیله آرتابان نزد اردشیر آورده شد. او با فریاد بنند اعتراض کرده که پدرش را نکشته است؛ با وجود این به مرگ محکوم شد.

۳۰- اردشیر^(۸۰) به لطف حيله مناسب آرتابان حکومت خود را آغاز کرد؛ اما خود به تدریج موضوع دسیسه های آرتابان قرار گرفت. آرتابان در برنامه اش مگابیز را شرکت داد. مگابیز به سبب بدگمانی به زناى زن شرعیش، آمینیس، حاضر به همکاری شد. آنها با قسم خوردن به یکدیگر تضمین متقابل دادند؛ اما همه چیز توسط مگابیز افشا شد. آرتابان به مرگ محکوم شد؛ البته به سبکی که او می خواست اردشیر را به قتل برساند. تمام اقداماتش علیه خشایار شاه و داریوش و جرمهایی را که مرتکب شده بود، افشا گردید. اسپامیترس که در قتل خشایار شاه و داریوش دست داشت، با سنگسار شدن زندگیش خاتمه یافت. سرانجام آرتابان را به عذاب آخور کیفر دادند،^(۸۱) که در اثر آن بمرد. بعد از مرگ آرتابان مبارزای میان همدستان وی و سایر پارسها شروع شد. سه پسر آرتابان در نبرد کشته شدند و مگابیز مجروح شد و با زحمت و مراقبت آپولونید، پزشک یونانی، نجات پیدا کرد.^(۸۲)

۳۱- سرزمین بلخ، که فرمانروایش بک آرتابان دیگر بود، علیه اردشیر شورش کرد؛ نبردی آغاز گردید؛ ولی نامختوم باقی ماند. نبرد دوباره از سر گرفته شد؛ باد رو به سوی بلخی ها وزیدن گرفت و اردشیر پیروزمند شد و اطاعت تمام بلخی ها را بدست آورد.^(۸۳)

۳۲- مصر شورش کرد. ایناروس لیبیائی و یک مصری دیگر این شورش را دامن زدند و تدارکات جنگ را آماده کردند. آتنی ها بنا به تقاضای ایناروس، چهل کشتی را گسیل کردند.

اردشیر شخصاً مهیای حرکت به جنگ شد؛ اما دوستانش او را منصرف کردند. وی برادرش هخامنش را در رأس یک چهارصد هزار نفر، پیاده‌نظام و هشتاد کشتی گسیل داشت. ایناروس جنگ علیه هخامنش را به عهده گرفت و مصریها پیروز شدند. هخامنش توسط ایناروس زخمی شد و مرد و پوستش را برای اردشیر فرستادند. ایناروس همچنین در یک نبرد دریایی شرکت جست؛ جایی که «کاری تیمیدس»^{**} با چهل کشتی که از آتن آمد، بودند فرمان می‌راند. پنجاه کشتی پارس گم شده و بیست فروند آن با خدمه‌هایش اسیر شدند و سی کشتی هم غرق شدند. (۸۴)

۳۳- سپس اردشیر، مگابیز را در رأس یک ارتش دیگر، با باقیمانده قبلی، که دریست هزار سرباز و سیصد کشتی به فرماندهی اوریزوس^{**} بود، علیه ایناروس فرستاد. از این رو بدون احتساب نیروی دریایی، عده سربازان حقیقی به پانصد هزار نفر می‌رسید. وقتی هخامنش نابود گردید، یکصد هزار سرباز از چهارصد هزار نفری که وی بر آنان فرمان می‌راند، نیز همراه وی معدوم شدند. نبرد سختی آغاز شد و عده زیادی از طرفین، بخصوص از طرف مصریها، کشته شدند. مگابیز، ایناروس را از ناحیه ران زخمی کرد و وی را وادار به فرار نمود. پارسها یک مبارزه عالی داشتند. (۸۵) ایناروس با تمام یونانیهایی که همراه «کاری تیمیدس» در نبرد شرکت نمود، بودند، در بیبلوس^{***} (شهر مستحکمی در مصر) نجات یافتند.

۳۴- مصر، در نتیجه تسلیم بیبلوس، به اطاعت مگابیز درآمد، و چون بیبلوس مانعی غیر قابل تصرف بنظر می‌رسید، مگابیز با ایناروس و بیش از شش هزار یونانی پیمان بست، مبنی بر اینکه هیچ‌گونه گزندی از جانب افراد شاه به آنان نخواهد رسید و یونانیها هر وقت که بخواهند می‌توانند به میهن خود بازگردند.

* Charitimides

** Oriseus

*** Byblos

۳۵- وی، سارساماس* را به فرمانروایی مصر تعیین کرد و ایناروس و یونانیها را با خود آورد. او نزد اردشیر رسید و شاه را در خشم نسبت به ایناروس دید؛ زیرا این شخص برادرش هخامنش را کشته بود. مگابیز آنچه را که رخ داده بود شرح داد. او می‌گوید که بیبلوس را به لطف تضمین داده شده به ایناروس و یونانیها تسخیر کرده است. وی از شاه درخواست کرد که آنها را تأمین دهد و شاه این خواهش را پذیرفت. بنابراین به ارتش اعلام داشتند که ایناروس و یونانیها نباید تحت هیچ فشاری واقع شوند.

۳۶- اما آمیتیس از اینکه پسرش، هخامنش، ایناروس و یونانیان را تنبیه نکرده است، به شدت برآشفته. وی از شاه درخواست تنبیه آنان را کرد، که رد شد. سپس از مگابیز تقاضا نمود، که او هم به وی جواب رد داد. پس از آن چون وی از اصرار بیش از حد بر پسرش دست برنمی‌داشت، به آرزویش رسید و شاه پس از گذشت پنج سال، ایناروس و یونانیها را به وی تحویل داد. این زن (آمیتیس) ایناروس را به سه صلیب مصلوب کرد^(۸۶) و سرهای پنجاه یونانی را که در اختیارش بود، قطع نمود.

۳۷- غم جانگاهی مگابیز را فراگرفت و عزادار شد. از این رو تقاضای بازنشستگی در ایالتش سوریه، را نمود. جایی که پیش از این، محرمانه سایر یونانیها را به آنجا فرستاده بود. وی خود را کنار کشید و از شاه برید و نیروهای قابل ملاحظه‌ای را، مرکب از یکصد و پنجاه هزار مرد پیاده‌نظام و سواره‌نظام که جداگانه منصوب شده بود، جمع کرد. شاه علیه مگابیز، اوزیریس را همراه دویست هزار مرد فرستاد. نبرد آغاز شد. مگابیز و اوزیریس همدیگر را زخمی کردند. اوزیریس با یک ضربه نیزه شانه مگابیز را نشانه رفت و زخم عمیقی نیز در دو انگشت وی بجا گذاشت. مگابیز نیز اوزیریس را از ناحیه ران زخمی نمود؛ سپس شانه وی را مورد هدف قرار داد. اوزیریس از اسب فرو افتاد و مگابیز به پاسدارش دستور داد که او را بلند کرده و زنده نگه دارد.

تعداد زیادی از پارسها از پای درآمدند و پسران مگابیز، زوپیر و آرتیف،* با شجاعت جنگیدند. مگابیز به سختی پیروزی را به دست آورد و برای اطمینان بیشتر از نجات زندگی اوزیریس شتاب نمود و بنابر تقاضای وی، او را نزد اردشیر فرستاد.

۳۸- آرتاریوس** برادر اردشیر که ساتراپ بابل بود، به همدستی منوستاتس*** پسر خود، عملیات جنگی را علیه مگابیز آغاز کردند. ارتش پارس فرار کرد و منوستاتس توسط مگابیز از ناحیه شانه زخمی شد؛ اما پیکانی به سر وی نیز اصابت کرد؛ ولی از مرگ آنی جان سالم به درد برد. با این وجود وی همراه هم‌رزمانش فرار کرد و یک پیروزی درخشان نصیب مگابیز گردید. آرتاریوس نمایندگانی به سوی مگابیز فرستاد و با شاه وارد معامله شد.

۳۹- مگابیز وانمود کرد که مهیای پیمان بستن است، نه برگشت به نزد شاه و از جمله شرایطی که وی در پیمان‌نامه گنجانید، یکی این بود که وی در ولایت خود بماند. شاه در جریان این موضوع قرار گرفت. آرتوگزارس، خواجه پافلاگونی*** و آمستریس وی را اندرز دادند که بدون فوت وقت پیمان را امضاء کند. بنابراین آرتاریوس شخصاً همراه زنش، آمیتیس و آرتوگزارس، که تقریباً بیست ساله بود و بتزاس پسر اوزیریس و پدر اسپیتاماس اعزام شدند و با سوگندنامه‌های مؤکد و مذاکرات فراوان به مگابیز اطمینان دادند که جانش در امان خواهد بود. مگابیز در آغاز ورود، به حضور شاه باریافت و به خاطر اشتباهاتی که مرتکب شده بود از شاه پوزش خواست و شاه عذرخواهی او را پذیرفت و او را بخشید.

۴۰- شاه به قصد شکار رفت. در این هنگام شیری به وی حمله کرد؛ در حالی که حیوان درنده به جلو می‌آمد، مگابیز با نیزه‌ای حیوان را از پای درآورد. شاه خشمگین شد؛ زیرا قبل از اینکه خودش حیوان را از پای درآورد، مگابیز آنرا از پای درآورده بود و بنابراین دستور داد که سر

* Artyphe

** Artarius

*** Menostates

**** Paphlagonien

مگابیز را قطع کنند؛ اما در اثر تقاضای آمستریس، آمیتیس و دیگران، مگابیز از مرگ رهایی یافت و به سواحل دریای سرخ در شهری بنام سیرتا* تبعید گردید. (۸۷)

خواجه آرتوگزارس نیز به ارمنستان تبعید شد؛ زیرا در نزد شاه آشکارا به حمایت از مگابیز سخن می‌گفت.

۴۱- مگابیز بعد از گذراندن پنج سال در تبعید، در هیأت یک جذامی فرار کرد. پیزاگاس کلمه‌ای است که در نزد پارسیها معنی جذامی را دارد؛ زیرا کسی نمی‌تواند به او نزدیک شود. (۸۸)

بنابراین مگابیز فرار کرد و به محل خود، نزد آمیتیس رفت. در این وضعیت او بسختی شناخته می‌شد. به لطف آمیتیس، شاه دوباره وی را مورد عنایت و عفو قرار داد و او را همانند قبل شریک زندگیش کرد. وی در سن هفتاد و شش سالگی وفات یافت و شاه از مرگ او متأثر گردید.

۴۲- پس از مرگ مگابیز، آمیتیس در صدد یافتن مردانی برای همنشینی بود. همان‌گونه که مادرش آستریس نیز، چنین کاری انجام داده بود. آمیتیس در بستر بیماری افتاد؛ ولی بیماری او شدت نداشت. آپولونید، پزشکی از اهالی کوس** که او نیز شیفته این زن بود، اعلام کرد که شرط بازیابی سلامتی‌اش در ارتباط با مردان است. از آنجا که زن از ناحیهٔ رحم درد می‌کشید، حيله پزشک کارگر افتاد و معشوقه وی شد. اما زن ضعیف شد و در نتیجه پزشک از هرگونه رابطه با او خودداری می‌نمود. زن در حال احتضار به مادرش دستور داد که آپولونید را تنبیه کند. مادر زن نیز تمام جریان را برای اردشیر پادشاه افشا کرد و از روابط آپولونید با شاهزاده خانم، پرده برداشت و چگونگی رها کردن وی، پس از هتک شرف را بازگو کرد. بنابراین آرزوی دخترش این برد که آپولونید تنبیه گردد. شاه با درخواست مادرش موافقت کرد. او نیز آپولونید را به مدت دو ماه به زنجیر بست و شکنجه داد و با مرگ آمیتیس آپولونید را زنده بگور کرد.

۴۳- زوپیر، پسر مگابیز و آمیتیس، بعد از مرگ والدینش، شاه را ترک کرد و به آتن رفت؛ زیرا

که مادرش در آنجا کارهای نیکی انجام داده بود.^(۸۹) بنابراین به همراه خدمه‌اش بطرف کونوس* بادبان کشید.^(۹۰) سپس از شهرنشینان تقاضا کرد که شهر را بدو تسلیم نمایند. مردم کونوس جواب دادند شهر را بدو تسلیم خواهند کرد، نه به آتنی‌هایی که بدنالش هستند. در لحظه‌ای که زوپیر پا بر روی خاک گذاشت، آسید،** یکی از اهالی کونیایی،*** سنگی به طرف سر وی پرتاب کرد و بدینگونه زوپیر به قتل رسید.

آمستریس به نوبه خودش در سن بالایی درگذشت. اردشیر نیز بعد از یک حکومت چهل و دو ساله وفات یافت.^(۹۱) در اینجا هفدهمین کتاب تمام و هجدهمین شروع می‌شود.

۴۴- بعد از مرگ اردشیر، خشایارشا، پسرش بر تخت سلطنت نشست.^(۹۲) زیرا او تنها پسر شرعی وی بود که از داماسپیا باقی مانده بود. اردشیر هفده فرزند دیگر از سایر زنان خود داشت که از میان آنها می‌توان به سکوندیانوس، اوخوس، آرتیس، باگاپیوس*** و پارساتیس اشاره کرد، که همه از زنان بابلی او بودند.

۴۵- اما سکوندیانوس،**** به کمک خواجه فارناسیاس***** که بعد از بگورازوس***** و منوستانس***** و چند نفر دیگر منزلتی داشت، به هدف خود نایل شد. خشایارشا یک روز بعد از جشن، در حالی که مست در قصر خوابیده بود، توسط خواجه‌هایی که داخل قصر شدند، در چهل و پنجمین روز مرگ پدرش بقتل رسید.^(۹۳) اینچنین مقرر گردید که هر دو جنازه با هم به پارس منتقل شوند. در حقیقت فاطره‌ایی که ارا به تشییع جنازه را می‌کشیدند، گویی انتظار جنازه پسر را نیز داشتند؛ از این روی، از پیشروی خودداری کردند؛ اما هنگامی که جسد خشایارشا رسید، فاطرها با هیجانی غریب حرکت می‌کردند.

* Caunos

** Asyd

*** Caunien

**** Bagapaicos

***** Secundianus

***** Pharnacyas

***** Bagorazos

***** Menostanes

۴۶- سکوندیانوس^(۹۴) بر اریکه سلطنت نشست و منوستانس، وزیر پلیس وی گردید^(۹۵) لذا بگورازوس حرکت کرد و نزد سکوندیانوس باز آمد؛ اما یک کینه قدیمی مبان این دو دستاویزی در اختیار فرمانروای جدید قرار داد و به بهانه اینکه وی بدون رضایت ناه، جسد پدرش را رها کرده، دستور داد که او را سنگسار کنند. ارتش از این موضوع سخت متأثر شد. سکوندیانوس سخاوت خوبی برای ارتش به خرج داد. سربازان از وی متنفر شدند. زیرا او برادرش، خشا بارشاه و بگورازوس را کشته بود.

۴۷- سکوندیانوس، ارخوس را، که قول داده بود با وی ملاقات کند، احضار کرد؛ اما وی حاضر نشد. دستورات وی بدفعات تکرار شد تا سرانجام اوخوس ارتش بزرگی دور خود جمع کرد و اندکی بند شایعاتی درگرفت مبنی بر اینکه او مدعی تاج و تخت بوده است. آرباریوس، فرمانده سواره نظام سکوندیانوس، قیام نموده و به اوخوس پیوست. سپس آرخانوس، ساتراپ مصر و خواجه آرتوخارس، که بتازگی از ارمنستان به نزد اوخوس رسیده بودند، تاج را علی رغم میل اوخوس به وی پیشنهاد کردند.

۴۸- اوخوس بر اریکه قدرت نشست و داریوش را با زور و حيله و سوگند احضار کرد^(۹۶) و سرانجام به لطف اندرزه‌های پریساتیس، اوخوس بر سکوندیانوس پیروز شد. علی رغم آنکه منوستانس چندین دفعه سکوندیانوس را تشویق کرد که به سوگندها اعتماد نکند و با مردمی که پیمان می شکنند، عهد نبندد، وی کم و بیش خود را متقاعد به این کار نمود؛ ولی سرانجام سکوندیانوس اسیر و بداخل خاکستر انداخته شد.^(۹۷) وی بعد از شش ماه و پانزده روز درگذشت.^(۹۸)

۴۹- اوخوس همچنین با احضار داریوش، تنها شخص بدون رقیب برای پادشاهی باقی ماند و از میان سه خواجه‌ای که از حمایت بزرگ او بهره مند بودند، آرتوگزارس بانفوذترین آنها بود. بعد از وی آرتیبیرزانس^{*} و بعد از این دو، آتوس^{**} بود. اما سکوندیانوس با زنش مشورت می کرد. وی قبل از اینکه به سلطنت برسد، از او دویچه داشت. یک دختر بنام آمسترس و یک

پسرکه آرساس نام داشت و بعداً نامش را به خشایارشا تغییر داد. این زن هنگامی که ملکه شد. پسر دیگری را به شاه هدیه داد. این پسر نامش را از خورشید گرفته است: «کوروش». ملکه سپس آرتوستس و بچه دیگری بدنیا آورد که در مجموع سیزده فرزند می شدند. مورخ ما مدعی است که این جریان را از خود پیساتیس کسب کرده است. اما تمام این بچه ها پیش از وقت مردند. آنهایی که نجات یافتند همانهایی هستند که نامشان ذکر شد و چهارمین پسر، ارگزاندراس* نامیده شده است. (۹۹)

۵۰- اندکی بعد شاه درمی یابد که آرسیتیس، برادرِ تنی او و آرتیفه،** پسر مگابیز علیه او شورش کرده اند. آرتاسیراس را به مقابله با آنها فرستاد و وی علیه آرتیفه جنگید؛ در دو نبرد، آرتاسیراس مغلوب شد. کمی بعد وی دوباره وارد نبرد شد و نوای آرتیفه را در هم شکست. وی یونانیان ارتش آرتیفه را به وسیله پاداش اجیر کرد و برای او کسی جز سه سرباز میلزین*** (میزیایی) باقی نماند.

سرانجام بعد از دریافت سوگند و وثیقه از آرتاسیراس، آرتیفه به اطاعت شاه درآمد؛ ولی آرسیتیس خود را نشان نداد.

۵۱- شاه میل قوی برای کشتن آرتیفه داشت. پرسپاتیس تقاضا کرد که فوراً او را نکشند؛ این حيله ای بود برای اطمینان از مطیع بودن آرسیتیس. هنگامی که وی به حبله دست یازید، زندانی گردید و این لحظه ای بود برای کشتن هر دو نفر. این حادثه ای بود که اتفاق افتاد؛ زیرا پیشنهاد با موقیت همراه بود. آرتیفه و آرسیتیس را در خاکستر انداختند. با وجود این شاه نمی خواست آرسیتیس را نابود کند؛ اما پرسپاتیس همانقدر که اطمینان قلبی داشت با همان نسبت نیز ملزم بود، از این رو موجب سقوط خویش را فراهم کرد. فرناسیاس، همدست سکونتائوس در اجرای قتل خشایار را نیز سنگسار کرد. منوستانس هم موقعی که برای تقاضای بخشش و عذرخواهی آماده رفتن به نزد شاه بود، بازداشت شد و در بازداشت خودکشی کرد.

* Oxendras

** Artyphe

*** Milesiens

۵۲- پیزوتنس*^(۱۰۰) با آنها اختلاف عقیده پیدا کرد؛ بنابراین تیسافرنه،** سپیراداتس*** و پارمیس**** را به مقابله با او فرستاد. پیزوتنس برای ورود به عملیات جنگی علیه آنان، با خود لیکون آتی و یونانیها را داشت. ژنرالهای شاه با زور پول لیکون و یونانیها را به جانب خود کشیدند. آنها را از پیزوتنس جدا کردند. بعد از اینکه به آنها مواجب نوکری دادند، پیزوتنس را به اسارت خود درآوردند و به نزد شاه آوردند و بعد از اینکه فرمانروایی پیترتوتنس^(۱۰۱) را به تیسافرنه دادند، پیزوتنس را در خاکستر انداختند. لیکون همچنین شهرها و قلمروهایی را به عنوان پاداش خیانتش دریافت کرد.

۵۳- آرتوخاس، خواجه مقتدر محبوب شاه، علیه شاه توطئه چید؛ زیرا او در این اندیشه بود که خود حکومت کند. او توسط زنی ریش و سبیل گذاشت و لباس آراسته پوشید و به ظاهر یک مرد درآمد؛ اما توسط این زن افشا شد. او را بازداشت کردند و به پریساتیس تحویل دادند و به مرگ محکوم شد. آرساس،***** پسر شاه که بعداً وی را اردشیر نامیده‌اند، دختر استاتیرا***** به نام ایدرنس***** را به عقد خود درآورد.^(۱۰۲) در مقابل، دخترش، به ازدواج پسر ایدرنس درآمد. این دختر آمستریس نامیده می‌شد و همسر ترتیوخمس***** نامیده می‌شد که بعد از مرگ پدرش به جای او به فرمانروایی منصوب گردید.

۵۴- او (ترتیوخمس) خواهری بنام رکسانه داشت که بسیار زیبا و در عین حال در تیراندازی و پرتاب نیزه مهارت داشت. ترتیوخمس مجذوب و دلدادۀ او شد و از آمستریس نفرت پیدا کرد. سرانجام تصمیم گرفت او را (آمستریس) در یک صندوق کرده و به کمک سیصد مردی که آنها را داخل در شورش کرده بود، با ضربه‌های نیزه بکشد. اما شخصی بنام اودیاستس که در نزد ترتیوخمس نفوذ داشت، از شاه نامه‌هایی مملو از وعده به ازای سلامتی دخترش دریافت داشت.

* Pisouthnes

* Tissapherne

*** Spithradates

**** Parmises

**** Arsace

***** Stateria

***** Idernes

***** Teritouchmes

این شخص به ترتیوخمس و تعدادی از مخالفینی که بیهوده در جریان شورش دفاع می‌کردند، یورش برد و آنان را کشت. گفته‌اند که در حقیقت سی و هفت نفر را کشت.

۵۵- متیرادات پسر اودیاستس* در هنگام عملیات غائب بود. اندکی بعد از آنچه گذشت مطلع گردد. پدرش را فرین کرد و شهر زاریس^(۱۰۳) را که می‌خواست برای پسر ترتیوخمس نگهدارد، تصاحب کرد. پرسیاتیس دستور داد مادر ترتیوخمس، برادران وی، به نامهای متیروستس** و هلیکوس*** و دو خواهر آنها به اضافه یک خواهر دیگر به نام آستاتیرا^۱ رازنده بگور ورکسانه را قطعه‌قطعه کنند. این مجازات عملی گردید.

۵۶- شاه به پرسیاتیس گفت که با آرساس، زن پسرش، همانند آستاتیرا رفتار کنند. اما آرساس با اشکها و التماسهایش موفق شد پدر و مادرش را تحت تأثیر قرار دهد.^(۱۰۴) هنگامی که پرسیاتیس خود متأثر شد، اوخوس داریوش نیز صرف‌نظر کرد؛ اما پرسیاتیس را مطلع کرد که این زن باید از کارش اظهارندامت کند. این بود پایان کتاب هیجدهم.

۵۷- در نوزدهمین کتاب، کتزیاس فرجام اوخوس داریوش را گزارش می‌دهد، که این شاه پس از سی و پنج سال حکومت به دلیل ابتلاء به بیماری درگذشت.^(۱۰۵) تاج و تخت به آرساس رسید. کسی که نام اردشیر بر خود نهاد^(۱۰۶) و زبان اودیاستس را بریدند و از پشت سر وی بیرون کشیدند. اندکی بعد وی درگذشت.^(۱۰۷) پسرش متیرادات (مهرداد) بجای وی به عنوان فرمانروا تعیین شد. تمام این اقدامات بنا بر تقاضای آستاتیرا، به خاطر عذاب بزرگ پرسیاتیس انجام شد. کوروش توسط تسافرنه نزد برادرش بدنام شد. وی به مادرش پرسیاتیس پناهنده شد و از این توطئه تبرئه گردید. کوروش که توسط برادرش مورد اهانت واقع شده بود، به فرمانروایی اش بازگشت و به فکر شورش افتاد.^(۱۰۸) ساتیبارزان قویاً اوروندس را متهم به رابطه با پرسیاتیس کرد. این رفتاری غیرقابل سرزنش بود و اوروندس با خشم ملکه مادر علیه شاه، محکوم به مرگ گردید. نویسنده گزارش می‌دهد که پرسیاتیس پسر ترتیوخمس را با زهر کشت. وی سرگذشت

* Udiastes

** Mitrostes

*** Helicos

مردی راکه بر خلاف معمول، پدرش را به وسیله آتش به خاک سپرد، بود، شرح می‌دهد. (۱۰۹) در این گفتگو کتزیاس مدعی است که هرودوت و هلانیکوس دروغگو هستند.

۵۸- پیمان‌شکنی کوروش در برابر برادرش: وی ارتش یونانی و بربر را جمع‌آوری کرد. کلارک بر یونانیها فرمان می‌راند. (۱۱۰) مورخ نشان می‌دهد چگونه سوئنزس، پادشاه سیلیسی، هم در گروه یاران کوروش و هم جزء یاران اردشیر بود. (۱۱۱) مورخ بیان می‌کند که کوروش و اردشیر هر کدام چه لطفی برای ارتش خود داشتند. (۱۱۲) کلارک، لاسدموتی فرمانده یونانیها و منون از اهالی تسالی که در خدمت کوروش به سر می‌بردند، همواره مخالف هم بودند؛ زیرا در هر موقعیتی کوروش اندرز کلارک را قبول می‌کرد و نصایح منون را ناچیز می‌شمرد. (۱۱۳) بسیاری از فراریان از اردشیر به کوروش پیوستند؛ اما احدی از نزد کوروش به اردشیر ملحق نشد. این امر به این دلیل بود که آرباریوس* که سعی می‌کرد به کوروش بپیوندد و منصرف شده بود، به عذاب خاکستر دچار شده بود. کوروش به ارتش سلطنتی حمله کرد. وی در ابتدا پیروز گشت؛ (۱۱۴) اما چون دستورالعمل کلارک را که حاکی از اشتباه بود، به کار بست، کشته شد. (۱۱۵) جنازه کوروش توسط برادرش اردشیر مورد اهانت واقع شد؛ سر و دستش که با آن اردشیر رزخمی کرده بود قطع گردید و به نشانه پیروزی به نمایش گذاشته شد. (۱۱۶) کلارک و همراهان یونانش شبانگاه دور شدند (۱۱۷) و شهری را که متعلق به پرسیاتیس بود (۱۱۸) به ناگهان اشغال کردند و شاه با یونانیان به معامله پرداخت. (۱۱۹)

۵۹- نویسنده گزارش می‌دهد که پرسیاتیس به بابل رسید؛ در حالی که در غم کوروش گریان بود به سخنی مقدمات انتقال و به خاکسپاری سر و دست کوروش در شوش را فراهم آورد. وی داستان بگاپاتس را شرح می‌دهد، به فرمان شاه سر را از جنازه کوروش جدا کردند. وی می‌گوید که ملکه مادر چگونه توانست قسمتی از یاران شاه را همراه سازد و بر بگاپاتس پیروز شود و با چه روشی سر او را بریده و بنا به دستور پرسیاتیس به صلیب کشیدند. پس از این اقدام بود که او با اصرار اردشیر از عزای کوروش بیرون آمد. (۱۲۰) مورخ گزارش می‌دهد که اردشیر به کسی که زین

و اسب کوروش را آورده بود پاداش داد^(۱۲۱) و شخصی از اهالی کاریایی را که به کوروش ضربه زده بود، گرامی داشت. اما پرسیاتیس این فرد را شکنجه و به قتل رسانید.^(۱۲۲) وی می‌گوید که اردشیر بنا به خواهش پرسیاتیس این کاریایی را تسلیم وی نمود. میترا داتس بر سر غذا از خودش ستایش کرد که کوروش را او کشته است؛ ملکه او را گرفت و با قساوت تمام کشت.^(۱۲۳) چنین بود کتابهای نوزدهم و بیستم.

۶۰- بیست و یکمین و بیست و دومین و بیست و سومین کتاب، که تألیف او را به پایان می‌رساند، اعمالی را در برمی‌گیرد که ما آن را مطالعه می‌کنیم: تیسافرنه دامی برای یونانیان گستراند. وی با توسل به خدعه و قسم، دوستی منون تسالی را برای به دست آوردن کلارک و دیگر همراهان یونانی به دست آورد. کلارک خیانت را پیش بینی کرده بود، وی سعی کرد آن را دفع نماید؛ اما قشون که توسط منون فریب خورده بودند کلارک را بجزور ساختند خود را به تیسافرنه تسلیم نماید. گوا اینکه پروگنون اهل بثوتی* که از طرف خویش وارد نبرد شد و با حيله موفقیتی کسب کرده بود،^(۱۲۴) تیسافرنه، کلارک و سایر فرماندهان یونانی را به بابل، نزد اردشیر گسیل داشت. همه برای دیدن کلارک عجله داشتند. کتزیاس که خود پزشک پرسیاتیس بود، به لطف وی کلارک را در زندان کمک و مداوا نمود.^(۱۲۵) اگر استاتیرا، شوهرش اردشیر را به کشتن کلارک تحریک نمی‌کرد، پرسیاتیس وی را آزاد ساخته و اجازه رفتن به او می‌داد. کلارک به مرگ محکوم شد. اما در مقابل جسدش معجزه‌ای پدیدار شد؛ فی الواقع بدون دخالت کسی، تپه خیلی بلندی با وزش باد بر روی جسدش ایجاد شد.^(۱۲۶) همچنین تمام یونانیانی که همراه وی گسیل داشته بودند، به جز منون، کشته شدند.^(۱۲۷)

۶۱- پرسیاتیس به استاتیرا توهین کرد و وی را به وسیله زهر بدین طریق کشت: ساتیرا برای اجتناب از چیزی که به سرش خواهد آمد، خود را در حصار محافظت‌نش نرار داد. شخصی با تیغه چاقویی که فقط یک طرفش به زهر آلوده شده بود یک پرنده کوچک به بزرگی یک تخم را کشت

پرنده کوچکی که پارسها آنرا ریندکه * می‌نامند.) آن را به دو نیم کردند. پریساتیس خودش نیمه‌ای را که به زهر آلوده نبود، برگرفت و خورد و به اساتیرا نیمه‌ای را که به زهر آلوده بود، تعارف کرد. اساتیرا با دیدن خورده شدن قسمتی از چیزی که به وی هدیه شده بود، جای هیچگونه سوءظنی برایش باقی نماند و زهرکشنده را بلعید. با شنیدن این خبر، شاه علیه مادرش خشمگین شد؛ خواجه‌های او را بازداشت و شکنجه کرد و آنها را کشت. شاه همچنین شخص مورد اعتماد پریساتیس؛ یعنی جینگه را بازداشت کرد. او را محاکمه کردند و توسط دادگاه تبرئه شد؛ اما توسط شاه محکوم، شکنجه و کشته شد. این بود خشم او علیه پسرش، به دلیل این محکومیت و همچنین خشم شاه علیه مادرش. (۱۲۸)

۶۲- قیر کلارک در پایان هشت سال، کاملاً پوشیده از نخل‌هایی شد که پریساتیس در لحظه مرگ کلارک به صورت مخفیانه توسط خواجه‌گانش کاشتا بود. (۱۲۹)

۶۳- نویسنده گزارش می‌دهد چرا روابط او اگوراس ** شاه سالامین و اردشیر پادشاه تیره شد. (۱۳۰) فرستادگان او اگوراس برای دریافت نامه‌های آبولتس *** به نزد کتزیاس آمدند و کتزیاس به منظور آشتی دادن او با آناگزاگوراس، **** ناه قبرس، نامه‌ای برایش نوشت. فرستادگان شاه به قبرس رسیدند و نامه‌های کتزیاس را به او اگوراس تحویل دادند. کونون ***** به منظور قانع ساختن او اگوراس به آمدن خدمت شاه با وی بحث می‌کند و در نامه‌ای افتخاراتی را که از شاه کسب کرده است، برمی‌شمرد. کونون به کتزیاس نوشت که او اگوراس خراج شاه را می‌پردازد. نامه‌ها تحویل کتزیاس شدند. (۱۳۱) کتزیاس از کونون برای شاه صحبت کرد. وی به کونون نوشت که هدایای اوگراس تحویل ساتیارزان ***** شد و سفرایی که به قبرس فرستاده بود، رسیده‌اند. کونون به شاه و کتزیاس نامه می‌نویسد. نویسنده می‌گوید سفرایی که لاسه مونی‌ها

* Rhyndake

** Evagiras

*** Abouletes

**** Anaxagoras

***** Conon

***** Satibarzane

به سوی شاه گسیل داشته بودند، زندانی شدند. شاه به کونون و لاسه مونی‌ها موضوع نامه‌هایی را که شخص کتزیاس حامل آنها بود، اطلاع داد. کتزیاس شرح می‌دهد که کونون توسط فارنا باز،* در یاسالار نامیده شد. (۱۳۲)

۶۴- کتزیاس به وطنش (کنید) و لاسه مون رسید. او با سفرای لاسه مونی در رودس** یک فرق داشت و آن، اینکه آزادی خود را بدست آورده بود، منزلگاهها، روزها و مسافتهای میان افس و بلخ و هند را محاسبه کرده است، نام پادشاهان از زمان نبوس و سمیرامیس تا اردشیر را برشمرده و بدینگونه اثر خود را تمام کرده است.

این نویسنده صریح و ساده است، سبکش بسیار شیرین و لذت بخش است، بیان ابونی را به کار برده است؛ البته نه همانند هرودوت به طور مستمر؛ بلکه در جای جای آن را رعایت کرده است. در ارتباط با وی چیزی از تعرض بدون منطق به روش دیگران، برای برگرداندن جریان حوادث گزارش نشده است. با این همه افسانه‌هایی که بواسطه آنها وی به شدت هرودوت را به مسخره می‌گیرد، در نزدی، بخصوص در کتابش تحت عنوان (هند)، کم نیستند. جذابیت گزارش وی، بریژه از سبکش در بیان و شرح وقایع نشأت می‌گیرد. این وقایع هیجان برانگیز است و بسیاری از حوادث غیرمترقبه و زیباییهای گوناگون را عرضه می‌دارد و در پایان به قصه‌ای افسانه‌ای تبدیل می‌شود. از طرف دیگر، عدم پیوستگی در نگارش مطالب کتاب، سبب پایین آمدن ارزش اسلوبش به سطح ابتدایی شده است؛ ولی اسلوب هرودوت با همین کیفیت و سایر مزیت‌های زبانی و هنریش، نمونه‌ای از روش و سبک زبان ابونی است.

منابع و یادداشتها

- ۱- دیودور در کتاب دوم بند ۳۲ از این تضاد آگاهی دارد.
- ۲- همانجا، بند ۳۲ تا ۳۴ کتیراس مدعی است که توانسته از آرشیوسلطتی استفاده کند.
- ۳- در همه جا قبول می‌کنیم که این شناخته شده، شکلی که وی از ms می‌دهد، بهتر از mss هرودوت است.
- ۴- رجوع شود به دیودور، کتاب دوم، بند ۳۲.
- ۵- وی پدر کوروش، توزادراتس راراهزن و مادرش آرگوسته، را چوپان بزها می‌داند، رجوع شود به نیکلادو دمشق، قطعه ۶۶ و همچنین مولر، جلد سوم، ص ۳۹۸.
- ۶- اوپارس یک روستایی بود که کوروش او را متحول نمود.
- ۷- به نظر می‌رسد که این قطعه این باور را به مداحین مسیحی داده که پارسها با مادرشان ازدواج می‌کنند. رجوع شود به ویژه به: EUSEBE, PREP. EV. VI. IO
- ۸- مقصود کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۲۸ ق.م) است.
- ۹- نوشته هرودوت ک. ۱ بند ۱۰۷ الی ۱۱۳ و گزنفون درک. کوروش نامه ک. ۱ و ۲، کوروش پسر کمبوجیه و دختر آستیک است. آنچه در اینجا ستوسط آستیاگ و سرنوشت دخترش را مطالعه می‌کنیم نه با هرودوت منطبق است و نه با گزنفون.
- ۱۰- سرزمین باکتریا، منطقه ایست که بوسیله رود جیحون آبیاری می‌شود. سکاها مردمی صحراگرد و همسایه شرقی باکتریا بودند. اینان توسط داریوش اول به طور قطعی سرکوب شدند. هرودوت از این جنگ چیزی نمی‌گوید. استرابون ک. ۱۱، ص ۷۸۰، حمله‌ای را که بوسیله آن کوروش سکاها را مغلوب کرد گزارش می‌دهد. به عقیده گزنفون، کوروش نامه، ۳، ۵، و کتیراس ۳۶، ۴۰ و ۳۷ و ۶۷ سکاها متهد کوروش شدند. زاکی گفتار منقول، اسپارترا را چون دوگانگی آشوری- زارینائی ملاحظه می‌کند (رک دیودور. ک دوم، بند ۲۳).
- ۱۱- بنا به قول هرودوت، ک پنجم، بند ۱۲۱، آمورگس یک امیر پارسی است.
- ۱۲- بنا به قول هرودوت، ک یکم، بند ۸۴، شهر به همت یک ماردی از نقطه‌ای از حصارهای آن که بدون نگهدار بود به خاطر اینکه به غیر قابل نفوذ بودن مشهور بود- به وسیله نردبان تسخیر

- شد. گزنفون، کوروش نامه، ک. هفتم، بند ۲، گزارش می دهد که سربازان کوروش توسط یکی از بردگان آنها داخل محل شدند. این دو مورخ از حیلۀ جنگی مترسک (مجسمه چوبی) بی اطلاع هستند. روایت کتزیاس نزد بسیاری از نویسندگان عصر متقدم دوباره پدیدار می شود.
- ۱۳- اطلاع صحیح چاپ شده. موضوع بجه های کروزس توسط هرودوت، ک یکم، بند ۴۳ و ۸۵ و گزنفون، کوروش نامه، ک هشتم، بند ۲، یادآوری گردیده است.
- ۱۴- بارن در جای دیگر شناخته نشده است. این متن برای اتین بیژانس خرده گیری ایجاد کرده است. هرودوت، ک یکم بند ۸۶ و دنباله آن، می گوید کوروش با آتش کروزس را محکوم کرد. سپس کوروش با شنیدن اینکه کروزس، سلون آنتی را احضار می کند، وی را آزاد کرد، و سپس مکالمه ای به مدت طولانی با وی بر سر موضوع ندای هاتف دلف دارد و کروزس را همانند یک دوست می پذیرد، رک به گزنفون، کوروش نامه، ک هفتم، بند ۲.
- ۱۵- کوروش حکومت هیرکانیه را به آستیاگ داده است. رک. ژوستین، ک یکم، بند ۶. با کتر باسرزمین همسایه هیرکانیه بوده است.
- ۱۶- هیچ گونه اثری از این قتل، نه نزد هرودوت و نه نزد گزنفون نیست. ایزوکرات در اواگوراس، ک ۳۸، می گوید که کوروش پدر بزرگش را به قتل رسانید.
- ۱۷- دیودور، ک، دوم بند ۲، همچنین از یک چنین عملیات جنگی علیه دریاکها صحبت می کند. دریاکها مردمی از اقوام سیت ها (سکاها) ی آسیایی شرق دریاچه خزر بوده اند.
- ۱۸- بنا به گفته هرودوت، ک یکم، بند ۲۱۴، کوروش در نبرد با ماسازتها کشته شد. دیودور، ک دوم، بند ۲۴۴، گزارش می دهد که کوروش توسط سکاها به صلیب کشیده شد. گزنفون، کوروش نامه، ک هشتم، بند ۷، شرح می دهد که کوروش در میان خانواده خود فوت کرد، بعد از این که به وسیله خواب در جریان قرار گرفته بود.
- ۱۹- ر. ک بالاتر یادداشت ۱۰.
- ۲۰- خورومنیوی یا خوارزمی، ناحیه عظیمی را در جنوب دریاچه آمون در شمال پارت، شامل می شده است.
- ۲۱- کارمانی (اکرمین ها) میان آریان و دریای اریتره واقع شده.
- ۲۲- در مورد بارکانیها بالاتر یادداشت ۱۵ را ببینید.

۲۳- گزنفون در کوروش نامه، ک هشتم، بند ۷ می‌گوید که کوروش به جانشینی سلطنت خود چنین نظم داد: به کمبوجیه تاج و به تاناوگزارس حکومت ماد، ارمنستان و سرزمین کادوسیه را اعطاء کرد و به آنها فرمان داد که خوب از تاناوگزارس اطاعت کنند. ر. شود به کتزیاس.

۲۴- ۲۹ سال (هرودوت) ک یکم، بند ۲۱۴، ۳۰ سال در نزد ژوستین (تاریخ فلسفه، ک یکم، بندهای ۸ و ۱۴).

۲۵- کمبوجیه از سال ۵۲۹ تا ۵۲۲ ق.م حکومت کرد.

۲۶- منبع دیگری که در مورد این شخصیتها و اعمالشان گزارش دهد وجود ندارد.

۲۷- در اینجا ما یک معلومات مشترک از هرودوت و کتزیاس داریم: علت ابن جنگ، امتناع فرعون از دادن یکی از دخترانش به کمبوجیه بود. ر. ک هرودوت، کتاب سوم، بند ۴۱ کتزیاس، قطعه ۳۷ مولا (=آته، ک سیزدهم، ص ۵۶۰)؛ هرودوت، ک دوم بند ۴ ر ک سوم، بند ۱۵ فرعونى به نام آمیرتائوس می‌شناسد.

۲۸- چشم‌پوشی کمبوجیه در حق مغلوب، داده‌های مشترک کتزیاس (۳۷ ب ۱) و هرودوت (ک سوم، بند ۱۵) است. خواجه‌ای که خیانت کرد و از طرف آمیرتائوس نفی بلد شد. ابن مطلب با گفتار کتزیاس اختلاف دارد. از جانب دیگر فرعون آمازیس است (هرودوت، کتاب سوم، بند ۱) که با دادن تاج به پستامیک می‌میرد (همان منبع، ک سوم، بند ۱۱). آمیرتائوس یک شاهک دلتا است (همان منبع، ک سوم، بند ۱۵، توسیدید، ک یکم بند ۱۱۰).

۲۹- این شرحی است از داستان دو اسمردیس کاذب. هرودوت ک سوم بند ۳۰ و ادامه آن ارتباط میان دو روایت معلوم می‌شود.

۳۰- خون گوساله برای زهر آگین کردن است. هرودوت، ک سوم، بند ۱۵ گزارش می‌دهد که پساتمیک برای خودکشی از آن مصرف کرد.

۳۱- در نزد هرودوت کتاب سوم بند ۴، دوغ مورد سؤال است، که وارد صحنه نمی‌شود؛ مگر بعد از مرگ بردیای واقعی.

۳۲- کتزیاس در اینجا هنرمندان ناشناس را از جانب دیگر وارد کرده است. هرودوت، ک سوم، بند ۶۳، گزارش می‌دهد که کمبوجیه از دسیسه اسمردیس بوسبله پرگراسپس آگاه شده بود. بعد از مرگ شاه یکی از زنهايش نقاب از چهره اسمردیس دروغین بر می‌دارد (همان منبع، ک سوم، بند

۶۸ و ادامه آن؛ ژوستین، تاریخ فلسفه ک یکم، بند ۹).

۳۳- هرودوت نه از مرگ آبتیس و نه از حدسی که کمبوجیه را لرزاند، چیزی نمی‌گوید.

۳۴- هرودوت، ک سوم، بند ۶۴ و ژوستین، ت، ف، ک یکم بند ۹ شرح می‌دهند که کمبوجیه به واسطهٔ فروافتادن اتفاقی خنجرش زخمی شد. بنا به گفتهٔ هرودوت، ک سوم، بند ۶۶، کمبوجیه ۷ سال و ۵ ماه سلطنت کرد.

۳۵- بقیهٔ نوشتهٔ هرودوت، کتاب سوم، بند ۷۴: این پرگراسپس است که همه چیز را افشاء می‌کند و به همین علت دست به خودکشی می‌زند.

۳۶- داستان این دسیسه بطور کلی ادامه داستان هرودوت است (کتاب سوم، بندهای ۷۹-۷۰، ژوستین، تاریخ فلسفه، کتاب یکم، بند ۹).

۳۷- هرودوت کتاب سوم، بند ۷: این لیست را به دست می‌دهند: اوتانس، اسپاتی، نس، گبرباس، ایئافرنس، مگابزس (مگابیز)، هیدارنس و داریوش.

۳۸- بنا به عقیدهٔ هرودوت، داریوش با گفتن اینکه حامل یک پیغام مهم است به قصر راه می‌یابد. (کتاب سوم، بند ۷۲). امداسیسه کنندگان باید به زور وارد شوند و اسلحه به دست (کتاب سوم، بند ۷۷) به طور ناگهانی و در حال گفتگو بر سر بوبدان ریختند، بوبدان که در حال دفاع بودند دو مهاجم را زخمی کردند (کتاب سوم، بند ۷۸).

۳۹- هرودوت در کتاب سوم بند ۸۵ به بعد، صحنه را با جزئیات شرح می‌دهد: یک اصطبل دار، شب قبل مادیانی را همراه با اسب داریوش برای جفت‌گیری به محلی که داوطلین تاج و تخت بایستی فردای آن اجتماع کنند، می‌برد. صبح بعد اسب نر در حال دویدن به طرف محلی که قبلاً جفت خود را یافته بود، شروع به شیهه کشیدن می‌نماید. این طوری نشان به دست آمده با رعد و برق تأیید می‌شود.

۴۰- این جشن در نزد هرودوت شناخته شده است. (کتاب ۳، بند ۷۳).

۴۱- این واقعه گزارش نشده است. مگر در اینجا، دیودور در کتاب هفدهم بند ۷۱ مزار خاندان سلطنتی را نزدیک تخت جمشید نوشته است.

۴۲- هرودوت در مورد این عملیات جنگی چیزی نمی‌گوید. آریارنه که مورد موضوع وی است. (کتاب ۸ بند ۹۰ و ادامه آن) خشیار را در سال‌های همراهی می‌کند.

- ۴۲- هرودوت (کتاب ۴ بند ۷۶ و ۱۲۶ و ادامه آن) شاه‌سیت‌ها (سکاها) را ایدانیتروس می‌نامد. در نزد هرودوت، اولین بار داریوش است که برای تحریک کردن سکاها و خلاص شدن، نامه می‌نویسد و سکاها نیز در نامه‌ای بسیار مغرورآمیز به داریوش جواب می‌دهند که با این جمله مشهور ختم می‌شود: "من به تو می‌گویم که گریه کن" (کتاب ۴ بند ۱۲۶) رک به پلوتارک.
- ۴۴- این تعداد در نزد نودور کتاب دوم بند ۵۰۵، و در نزد ژوستین تاریخ فلسفه کتاب ۲، هفتصد هزار آمده است. در اینجا علت مبارزه بد تعریف شده است. هرودوت در کتاب ۱۴، می‌گوید که داریوش می‌خواست سکاها را به خاطر فرودشان به سرزمین ماد، تنبیه کند. ژوستین (همان منبع) علت نبرد را در امتناع پادشاه سکاها از دادن یکی از دخترانش به داریوش می‌خواند. (ر.ک تاریخ کمبوجیه یادداشت ۲۷).
- ۴۵- هرودوت (کتاب ۴ بند ۱۴۴-۱۱۸) از این مانور داریوش داستان غم‌انگیزی ساخته است.
- ۴۶- بنا به گفته هرودوت (کتاب ۴ بند ۱۳۱ و ادامه آن) پادشاه سکاها یک تیر، یک پرنده، یک موش و یک قورباغه برای داریوش فرستاد. گویریا تغییر آن را اعلان داشت: باید برای اجتناب از تیر فرار کرد و حتی المقدور برای گریختن در فضا باید به پرنده تغییر شکل داد و یا برای رفتن به زیر خاک باید موش گردی و یا برای پناه بردن در آب همانند قورباغه شوی. کتریباس در اینجا یک ردپای تاریخی از کمبوجیه را جابجا کرده، پادشاه اتیوپی برای حقیر شمردن کمبوجیه تیر و کمانی را با نوار بسته تحویل می‌دهد. این جایابی از این نوع برای کتریباس مأنوس است. (ر.ک Jacoby. S.V. Ktesias. P-W. T. XI CCL. 2os1 Sq).
- ۴۷- هرودوت (در کتاب ۴ بند ۱۳۶ و دنباله آن) می‌گوید که داریوش تمام زخمی‌ها و مریض‌هایش را رها کرد. ولی از رقم از بین رفتن پارسها چیزی نمی‌گوید.
- ۴۸- همان نویسنده (هرودوت) کتاب ۴ بند ۱۴۲-۱۳۲ و ادامه آن گزارش می‌دهد که ایونیه‌پل جانب‌سیت‌ها را با ارسال تیری به منظور کلک زدن قطع کردند. ولی به محض اینکه داریوش پدیدار شد هیستیه Histiee جبار ملطی خرابکاری پل را آغاز کرد.
- ۴۹- در متون و مناسک در نزد یونانیها مسیر را گزارش داده‌اند. توسیدید در کتاب ۵ بند ۵۴ و دنباله آن، گزنفون کتاب علینک، کتاب ۴ بند ۷ به هیلودور در کتاب اتیوپی ۴ بند ۲۶-۸ و کتاب ۵ بند ۶-۳، فیلوستران در کتاب زندگی آپولوبوس جبار، کتاب ۵ بند ۴۳ و هرودوت کتاب ۷

بند ۳۱۱ به این مناسک که توسط خشایارشا هنگام عبور از هلسپونت و استرمون انجام داده، اشاره نموده‌اند.

۵۰- ر. ک. هرودوت کتاب ۶ بند ۲-۱۰۴.

۵۱- در داستان ماران (هرودوت کتاب ۶ بند ۱۲۰-۱۰۳) جزئیات در مورد فرار دتیس یافت نمی‌شود.

۵۲- بر طبق گفته هرودوت کتاب ۷ بند ۴، سی و شش سال.

۵۳- خشایارشا اول از سال ۴۸۵ الی ۴۶۴ ق.م سلطنت کرد.

۵۴- ما از این شخصیت‌ها در آداب و رسوم آرتابان (هرودوت کتاب ۷ بند ۱۰) و مردوینوس (همان نویسنده کتاب ۷ بند ۵) می‌یابیم.

۵۵- بنا به گفته هرودوت (کتاب ۷ بند ۸) خشایارشا می‌خواست آتنی‌ها را به خاطر حمایتی که از شهرهای ایونی نمودند تنبیه کند و از ناکافی و شکست دتیس انتقام بگیرد. کتزیاس در مورد پایان دتیس روایتی همانند مرگ مازیستوس، رئیس شوالیه مردوینوس که کمی قبل از نبرد پلاته کشته شد، به دست می‌دهد.

۵۶- بنا به گفته الین Elien, Var, Hist. XIV تاریخ جنگ، جلد ۱۴ بند ۳، علامت شوم است. منظور معبد بعل Bel می‌باشد.

۵۷- هرودوت کتاب سوم بند ۱۵۰ و ادامه آن که بوسیله ژوستین (Hist. Phil. 1,10) تاریخ فلسفه، ک یکم بند ۱۰، دنبال شده وقایع را در عهد داریوش قرار می‌دهد.

۵۸- هرودوت کتاب ۳ بند ۱۵۳ تا ۱۶۰.

۵۹- بنا به گفته هرودوت، این زوپیر Zopyre است که موضوع مطلوب شاه است.

۶۰- هرودوت در کتاب ۷ بند ۲۱ می‌گوید که هیچ‌گونه عملیاتی حتی عملیات تروا همانند این یکی نبوده است. وی عده حقیقی سربازان را هفتصد هزار مرد ذکر کرده (کتاب ۸ بند ۶۰) و یکصد و بیست و هفت ناوگان (کتاب ۸ بند ۸۹). دیودور در کتاب ۱۱ بند ۲ از بیش از یکصد و بیست ناوگان و بیش از هشتصد هزار مرد صحبت می‌کند.

- ۶۱- هرودوت (کتاب ۶ بند ۷۶۱) می گوید دمارات Demarate در زمان فرمانروایی داریوش به آسیا رسید.
- ۶۲- در قطعه ای از نثر که مربوط به مذاکره خشایارشا و دمارات است مانمی بینیم که اسپارتیات سعی کرده باشد شاه را از حمله به اسپارت منصرف کرده باشد؛ ولی خوشحال است که ستایشی به عمل آورده است (هرودوت کتاب ۷ بند ۱۰۵-۱۰۱).
- ۶۳- در این قطعه مختصر باید با هرودوت (ک.ک. ۷ بند ۲۳۹-۲۱۰) مقایسه گردد. کتزیاس باز هم یک چند اختلاف با هرودوت دارد. در نزد هرودوت هیدرانه Hydarnes هست و نه آرتاپان که علیه لئونیداس فرمان می دهد. تراخینی در نزد کتزیاس نقش افیالتس را بازی می کند. در نزد دیودور (ک.ک. ۱۱، بند ۱۰-۶) مذاکره خشایارشا و دمارات به دو جواب کوتاه تقلیل یافته، یک بار تراخینی است که پارس ها را راهنمایی می کند. اما لئونیداس واقف شده، نبرد در اردوی پارس خاتمه یافته، جایی که لئونیداس شبانه نفوذ کرده و هنگامی که روز پدیدار می شود او و یارانش با ضربه های پیکان و نیزه قتل عام می شوند.
- ۶۴- قابل ذکر است که هرج و مرج شدیدی در نظام عادی کنش ها موجود است. نبرد پلاته و عملیات دلف در حقیقت متأخرتر از نبرد سالامین می باشد.
- ۶۵- با مقایسه کردن با هرودوت (ک.ک. ۸، بند ۱۲۱ ر.ک. ۹، بند ۱) ما درج می کنیم که تنها اختلاف ارائه شده توسط کتزیاس این است که رقم سربازان پارس را کم بکنیم.
- ۶۶- با هرودوت کتاب ۹ بند ۱۵ قابل تطبیق است.
- ۶۷- ر.ک. به همان منبع، کتاب ۹ بند ۱۵ قابل تطبیق است.
- ۶۸- همانجا ک. ۹ بند ۲۸ ارقام زیر را به دست می دهد: ۵ هزار اسپارتیاتی، ۵ هزار پری یک (مردم شهرهای مغلوبه که برده شده اند. م) و سی و پنج هزار هلیوت (بردگان دولتی که به صورت پیاده نظام خدمت می کردند. م)
- ۶۹- در روایت هرودوت، مردونیوس کشته شد (کتاب ۹ بند ۶۳، حتی در داده های دیودور (ک.ک. بند ۲۰۳۲) و پلوتارک در کتاب زندگی اردشیر ۱۲۱۹ و ژوستین در کتاب تاریخ فلسفه ۴ تا ۱۴ و روایت کتزیاس دوباره می بینیم.

۷۰- در مورد مرگ مردونیوس رجوع شود به یادداشت قبلی و پارسها را از دلف بیرون کرد. هرودوت ک. هشتم بند ۳۵ و دنباله آن دیودورک. ۹ بند ۱۴ تا ۳۵ و ادامه آن.

۷۱- ر.ک ره هرودوت ک. ۸ بند ۴ و دیودور ۹ تا ۱۲.

۷۲- ر.ک به هرودوت ک. ۸ بند ۵۱ و دنباله آن.

۷۳- بر طبق گفته هرودوت ک. هشتم بند ۵۳، پارسها موفق می‌شوند با نردبان بر روی آکروپولیس بالا رفته و دروازه‌ها را باز کنند. آنتی‌ها از روی حصارها پریده و یا در جستجوی پناهگاهی داخل معابد شدند و پارسها همه را در آنجا قتل عام کردند.

۷۴- هرودوت ک. هفتم بند ۹۷ این مکان را بعد از نبرد سالامین قرار می‌دهد و از کمانداران کوتوائی کلمه‌ای نمی‌گوید.

۷۵- ما رقم واقعی ناوگان پارسها را مشاهده کرده‌ایم. در سالامین باید به طور محسوس همان باشد.

هرودوت ک. بند ۶۶ یونانیها سیصد و هشتاد ناوگان در اختیار داشتند (همان منبع ک. ۸.

بند ۹۷) هرودوت شخص اونوفاس را در شمار رؤسای پارس انکار می‌کند. (ک. ۷ بند ۹۱).

۷۶- بنا بر گفته هرودوت (ک. ۷ بند ۸۶) پارسها در اکثر نقاط، ناوگان خود را از دست دادند.

دیودور (ک ۱۱ بند ۲-۹) می‌گوید که یونانیها چهل ناو و پارسها بیش از دویست ناو را از دست دادند.

۷۷- هرودوت ک. ۷، ب ۸۲ این شخصیت را در میان خدمتکاران مردونیوس ذکر می‌کند.

۷۸- این دومین عملیات علیه دلف خواهد بود. (ر.ک بالاتر یادداشت ۷) هرودوت از آن صحبت

نمی‌کند. در نزد وی (ک. ششم، بند ۱۹ موضوع یک) معبد آپولون در دیدیم (Ddymes) است

که پارسها بدون شک بعد از نبرد، مکان آن را ویران کردند. ر.ک به:

Reuss. Ueber die Angriffe der perser auf Delphi. در Rheinisches Museum. T.60 (1905)

ادامه آن sqq PP.144.

پیشنهاد و تصحیح کردن دلف را به دیدوموس می‌دهد.

آسولاری (در تاریخ کتابخانه فوزیو که در محل تاریخ قدیم جلد ۹، ک ۱۹، صفحات ۴۵۶

و ادامه آن آمده) فوتیوس را به خطا متهم می‌کند.

یگانگی روایات کتب خطی با یک غلط‌گیری و سهولت شناخته شده از کترباس نسبت به

روایاتی که ما را اجازه می‌دهد، مغایرت دارد.

۷۹- هرودوت ک. ۹، بند ۱۰۸ و دنباره آن، از یک دسیسه قصر گزارش می‌دهد. خشایارشا در

بازگشت به پارس رابطه‌ای با یکی از عروسهایش دارد؛ آمستریس، زنش، آن را در می‌یابد و

رقیبتش را از میان برمی‌دارد. خشایارشا متقابلاً برادرش را از میان می‌برد.

۸۰- اردشیر اول از ۴۶۴ تا ۴۲۵ ق.م سلطنت کرد.

۸۱- پلوتارک در زندگی اردشیر، بند ۱۸، جزئیات این مجازات را شرح داده است: محکوم را در

میان دو ظرف برگردانده شده روی یکدیگر، به‌طور زنده، پارچا می‌گذرانند.

۸۲- توطئه مرگ خشایارشا، واقعه مرگ اردشیر و مجازات آرتابان، به وسیله دیودور (۶۹، ۹) و

ژوستین با یک چند دگرگونی گزارش شده است.

۸۳- ما رابطه دیگر این اعمال را نمی‌شناسیم.

۸۴- در مورد وقایع مصر، ر.ک به هرودوت ک. هفتم، بند ۷۱. خشایارشا، شاید پس از مرگ

داریوش برای برقراری نظم در مصر برادرش، هخامنش، را فرستاد. هخامنش کمی بعد توسط

ایناروس کشته شد. توسیدید (ک. یکم، ۱۰۵) گزارش می‌دهد که ایناروس، مصر را علیه

اردشیر شوراند و یک ناو آنتی برای کمک به شورشیان آمد. دیودور (۷۱ و ۷۴) می‌گوید که

قیام در هنگام مرگ خشایارشا شروع شد. ایناروس پشوانه دویت کشتی آنتی را داشته و هخامنش

در رأس ارتشی بیش از سیصد هزار سرباز قرار داشت. ر.ک به ژ. کاپارت و ج کتونو، تاریخ

مشرق زمین قدیم، پاریس چاپ هشتم، ۱۹۳۶، ص ۱۱۲ و دنباله آن.

۸۵- ر.ک به هرودوت ک. سوم، بند ۶۵ و توسیدید ک. یکم، بند ۱۰۹ و دیودور، ۱۱، ۷۴.

۸۶- پلوتارک در زندگی اردشیر بند ۱۷ گزارش می‌دهد، که کیفر توسط ملکه پرستاتیس فرمان داده

شد؛ اما قربانی شخص دیگری می‌باشد.

۸۷- ر.ک به آتین بزاسی ۶۰۷، "کورثای" شهری است در ساحل دریای سرخ، جایی که اردشیر

مگابیز را توقیف کرد.

- ۸۱- هرودوت (ک. یکم، بند ۱۳۸) می‌گوید که پارسها جزامیها را از شهرهایشان بیرون می‌کنند؛ بنا بر اعتقاد آنها این مریضی مکافات گناهی است علیه خورشید.
- ۸۱- این شخصیت که آنتی‌ها را خدمت می‌کند در نزد هرودوت شناخته شده است: ک. سوم، بند ۱۶۵.
- ۹۰- شهر جنوبی قاهره.
- ۹۱- ۴۰ سال بر طبق دیودور (۱۲، ۶۴)
- ۹۲- خشایارشا دوم چند ماهی در سال ۴۲۵ ق.م حکومت کرد.
- ۹۳- یک سال و دو ماه از سلطنت بر طبق دیودور (۱۷، ۷۱).
- ۹۴- این شخصیت سغدیانوس تاریخی است که در فاصله میان سلطنت خشایارشا دوم و سلطنت اخوس حکومت کرده است.
- ۹۵- ترجمه کلمه AZAEARTIS (آزابارتیس) زیاد مطمئن نیست.
- ۹۶- حکومت اخوس تحت عنوان اردشیر سوم، از ۴۲۴ ق.م الی ۴۰۵ ق.م است.
- ۹۷- والراگسیم (۲۷، ۹) این کیفر را چنین تشریح می‌کند:
- قربانی را به حالت مست در یک توده خاکستر گرم رها می‌کنند تا آنجا خفه شود.
- ۹۸- بر طبق گفته دیودور (۱۲، ۷۱) هفت ماه.
- ۹۹- گزنفون آناباس (۱، ۱، ۱) دو بچه را بیان می‌کند، پلوتارک زندگی اردشیر ۱۶، (ت قطعات ۳۸ مولرا) چهار بچه را بیان می‌کند.
- ۱۰۰- توسیوید (۱، ۱۱۵)، شخصیتی از این نام را که در زمان جنگ پلوپونز در سارد حکومت می‌کرد، گزارش داده است.
- ۱۰۱- بنا به گفته گزنفون (آناباس ۱۱، ۵، ۱۱) تسافرن ساتراپی کوروش را دریافت کرد.
- ۱۰۲- ر.ک به یادداشت‌های ۱۲۱ و ۱۲۲.
- ۱۰۳- شهر ناشناخته است.
- ۱۰۴- ر.ک به پلوتارک زندگی اردشیر ۱، ۲.
- ۱۰۵- ۱۹ سال بر طبق گفته دیودور ۱۲، ۷۴.

- ۱۰۶- ر.ک بالاتر صفحه ۲، بند ۸ و یادداشت ۹۹.
- ۱۰۷- یک تفسیری دیگر برای این قطعه داده شده (ر.ک بولر ص ۷۰) کيفر به این شرح بوده: جلاد در عقب شخص محکوم قرار می‌گرفته و زبان وی را به طرف بالا و برای بریدن آن از ته، رو به عقب می‌کشیده.
- ۱۰۸- این یکی با داده‌های گزنفون، (آناباس ۳، ۱۰۱ و دنباله آن) و پلوتارک، «زندگی اردشیر، ۲، ۲) و دنباله آن) تطبیق دارد.
- ۱۰۹- هرودوت ک. سوم، بند ۱۶ و استرابون، ۱۵ و ۱۰۹۶ گزارش می‌دهد که سوزاندن یک مرده در نظر پارسیها، بی‌حرمتی به مقدسات بوده. برای اینکه جسد انسان طعمه‌ای شایسته برای آتش، که خدایی است نمی‌باشد.
- ۱۱۰- ماجزئیات را در مورد جمع‌آوری گروهی از سربازان یونانی و اسلویی را که کلارک این گروه را در اختیار کوروش نهاد، در نزد گزنفون (آناباس، ۱-۶ ر دنباله آن)، پلوتارک: زندگی اردشیر (۶ بند ۱) و دیودور (۱۴ و ۱۹) مشاهده می‌کنیم.
- ۱۱۱- یک بازی مضاعف توسط سوئزی ایجاد شده. بنا به گفته گزنفون (آناباس ۱، ۴، ۴) نزش، ایپاگزا، خراج مهمی برای کوروش ارسال داشته؛ در حالی که خود وی دروازه‌های سیلیسی را سد نموده است. بنا به گفته دیودور (۱۴، ۲۰) سوئزی یکی از پسرهایش را همراه گروهی به سوی کوروش فرستاد و پسر دیگر را برای مطلع کردن شاه از حرکت کوروش، به سوی شاه فرستاد.
- ۱۱۲- ر.ک به دیودور ۱۶، ۲۱ و ادامه آن؛ پلوتارک: زندگی اردشیر ۶ و ادامه آن.
- ۱۱۳- نزد گزنفون، (آناباس ۱، ۱۵، ۱۱ و ادامه آن) علت این عدم توافق نزاعی بوده میان سربازان دو ژنرال.
- ۱۱۴- شرح این نبرد کوناکمارا در نزد گزنفون (آناباس بند ۸ و ۱۰)، دیودور (۱۴ بند ۲۲ و دنباله آن) پلوتارک: «زندگی اردشیر» (ک. ۸، صص ۱۳ و ۱۱۵) بخوانید.
- ۱۱۵- مرگ کوروش را گزنفون در آناباس ک ۱، بند ۸، ۲۷ و پلوتارک همان منبع، صص ۱۱-۹ (هر دو از کتزیاس اقتباس کرده‌اند) و دیودور، ک. ۱۴، بند ۲۳ گزارش کرده‌اند. روایت‌های واقعه با هم مطابقت ندارند.

۱۱۶- ماجزئیات را در نزد پلوتارک (انتخاب برگزیده ۱۲ و ادامه آن) و قطعات ۴۱ مولر می بینیم.
 ۱۱۷- گزنفون در کتاب دوم آناباس شرحی در مورد عقب نشینی نوشته است. مقایسه شود با دیودور
 ک. ۱۴، بند ۲۵ و ادامه آن.

۱۱۸- گزنفون (انتخاب برگزیده) از دهکده‌هایی که متعلق به پرسیاتیس است گزارش می دهد.
 جایکه کوروش ارش را طی حرکت در آنجا مستقر کرده، است و تیسافرنه برای توهین به یادبود
 کوروش، آنجا را به یونانیان جهت غارت واگذار کرد. (همانجا انتخاب برگزیده ۱۱، صص ۲۷ و ۴)
 ۱۱۹- این متارکه جنگ در نزد گزنفون (آناباس، بند ۲۷ و ۱۳ و دنباله آن ۲، ۵، ۳) و پلوتارک
 «زندگی اردشیر»، ص ۱۸ و دیودور، ک. ۱۴، بند ۲۶ مورد موضوع است.

۱۲۰- پلوتارک (قسمت برگزیده ۱۷) قربانی پرسیاتیس را تحت نام منواریتیس گزارش داده است.
 ۱۲۱- پلوتارک که از کتریاس اقتباس کرده (انتخاب برگزیده ۱۱) شرح می دهد که شاه، خودش،
 می خواست کوروش را بکشد؛ اما میترات کوروش را ضربه زد و یکی از همراهان میترات زین اسب
 کوروش را جمع کرد و شاه به خاطر حمل زین اسب به میترات پاداش داد.

۱۲۲- کارین که در اینجا مورد نظر است، همان شخصیت است که کوین که در داستان مرگ
 کوروش، در نزد پلوتارک مشاهده می شود. شاه امیدوار بود که با دادن هدایایی سکوت سرباز را
 بخرد؛ اما سرباز که ناخشنود بود، اعلام داشت که او بوده که کوروش را کشته نه شاه (اردشیر)
 شاه برای خلاص شدن از دست وی، سرباز را به پرسیاتیس سپرد.

۱۲۳- ما با این شخصیت تقریباً آشنا هستیم (بالاتر یادداشت ۱۱۴) و بنا به دستور پرسیاتیس وی با
 کیفر آخور متحرک کشته شد؛ برای اینکه از خویش ستایش کرد که کوروش را او کشته است.
 ۱۲۴- در نوشته گزنفون (آناباس بند ۲، صص ۱۶-۶ و دنباله آن) متون در تصمیم گیری به حساب
 نمی آید. دیودور، ک. ۱۴، بند ۲۶ گزارش می دهد که تیسافرنه ژنرالها را جلب کرده و آنها را
 زندانی نموده؛ در حالی که سایر افسران را در بیرون قتل عام کردند.

۱۲۵- پلوتارک «زندگی اردشیر» ۱۸ (قطعه ۲۴ مولر) به ما اجازه تکمیل کردن قطعه مختصر را
 که ذیلاً داده می شود، می دهد: کتریاس شانه‌ای برای اسیر مهیا کرد و یک انگستری قیمتی از او
 دریافت نمود و از لحاظ غذا اسیر را مورد توجه قرار داد؛ ولی از دادن خنجری به وی خودداری

- کرد. استاترا همانند مادرش، شاه را از بخشیدن کلارک منصرف کرد. بنا به گفته پلوتارک، کتزیاس به خطا از مارزه میان پریساتیس و عروش، متخاصمین مرگ آوری ساخته است.
- ۱۲۶- اعجازی که جسد کلارک را حمایت کرد، توسط پلوتارک نیز گزارش شده است.
- ۱۲۷- دیودور (ک ۱۲، بند ۲۷) می‌گوید که منون از کشته شدن معاف شد؛ برای اینکه نشان داده بود که آماده خیانت به یونانیان می‌باشد.
- ۱۲۸- پلوتارک از شناسایی مرگ کلارک همچون علت نفرت کشنده‌ای که پریساتیس و استاترا را رودر رو قرارداد خودداری می‌کند. (ر.ک بالاتر یادداشت ۱۱۲۵) وی آنرا (زندگی اردشیر ۴۰۶) در نیرویی می‌بیند که با آن استاترا شوهرش را علیه کوروش تهییج می‌کند و در این انتقام جویی پریساتیس علیه وفاداران شاه است که با مرگ کوروش مخلوط شده است. پلوتارک مرگ استاترا را بنا به گفته کتزیاس شرح می‌دهد.
- ۱۲۹- پلوتارک (انتخاب برگزیده شده ۱۸، ۳) می‌گوید که دانه‌ای از این درخت نخل به وسیله باد برده شده و نشو و نمو سریع آن بوده که به نظر عجیب آمده است.
- ۱۳۰- در مورد علت این جنگ ر.ک به دیودور، ک ۱۴، بند ۹۸ و تئوپیمه قطعه ۱۱۱.
- ۱۳۱- بر طبق گفته پلوتارک (انتخاب برگزیده شده ۲۱ ت قطعه ۴۶ مولر) کونون، برای هدایت این عملیات جلوتر گسیل شد و کتزیاس همچون واسطه قاصدیش تعیین شد.
- ۱۳۲- با قضاوتی که قداما بر روی کتزیاس نموده‌اند، مقایسه کردن آن یک قضاوت شخصی است. از فوتیوس برای مشخص کردن ظاهر بوالهوس اساطیری داستانش توقعی نباید داشت؛ اما هیچ‌گونه تجزیه‌ای بر روی سبک کتزیاس و مشخص کردن اختلاف آن در اینجا نشود. ر.ک به:
- E.OTTH, Die Stilkritik des Photois, Leipsig.(929, p.39).